

خواجہ زین العابدین علی عبدی بیک (نویدی) شیرازی

روحۃ الارحام

Абди-бек Ширази

ДАУХАТ
АЛ-АЗХАР

درجۃ الزہار

خواجہ زین العابدین علی بن ابی طالب

۳	۰
۲۲	۲

۷۸۶۹۸۵

خواجہ زین العابدین علی عبدی بیک (نویسنہ) شیرازی

دی حجت الارحام

اسکن شد

.



کنایہ جانشین ہے

کتابخانه حوزه علم
الحجۃ (مع) نجف آباد
تاریخ ثبت
شماره ثبت ۱۴۲۲۹

آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی

انستیتوی ملل خاور نزدیک و میانه

خواجہ زین العابدین علی عبدی بیک (نویسنده) شیرازی

در حقیقت الزمان

شوی دوم از جنات عدن
(در باره صور دیواری و معماری قصور دار السلطنه قزوین
در سده دهم هجری قمری)

مقدمه، فهارس تعلیقات و تصحیح

علی منیالی تبریزی

ابوالفضل رحیموف

اداره انتشارات « دانش »

مسکو - ۱۹۷۴

زیر نظر

آکادمین عبدالکریم علی اوغلی علی زاده

پیشگفتار

خواجه زين العابدين على عبدی بيگ شيرازی يکی از
پيروان مکتب ادبی نظامی در قون ۱۶ است. وی در ۱۹
اوت ۱۵۱۵ در شهر تبریز بدنیا آمد. در کودکی پيش شيخ
على ابن عبدالعلی که یکی از فضاي نامدار زمان بسود
کسب دانش نمود ولی در سال ۹۳۷ / ۱۵۳۱ - ۱۵۳۰ / پس از
وفات پدرش عبدالمومن ناچار دست از تحصیل کشیده در
دفترخانه همايونی بشغل سياقتداری پرداخت و از اين راه
امرار معاش مينمود. فعاليت خلاصه ادبی شاعر از اوان
شباب آغاز ميشود. وی در نخستين اثار ادبی برای خود
تخلص نویدی و در مراحل بعدی عبدی را گزیده است.
عبدی بيگ در ۹۴۳ / ۱۵۳۷ - ۱۵۳۶ / نخستين منظومه خود
را "جام جمشیدی" پایان داد و از آن ببعده آثار بزرگ
زیادی از قبیل "هفت اختر"، "مجنون و لیلی"، "مظهر
الحرار"، "آيين اسکندری"، "جوهر فرد"، "دفتر درد"،
"فردوس العارفين"، "انوار تجلی"، "خزائن ملکوت"
"روضة الصفات"، "دوحة الازهار"، "جنت الاثمار"، "زينت
الورای"، "صحيفة الاخلاص" و غيره را نوشت.

شاعر از ۹۷۸ / ۱۵۷۱ - ۱۵۷۰ / ببعده بیشتر آثار ادبی خود را مورد بررسی و مذاق قرار داده، اشعار لیریکش را در سه دیوان گرد آورد.

عبدی بیگ شیرازی در سال ۹۸۸ / ۱۵۸۰ در شهر اردبیل وفات کرد (۱). بیشتر آثار ادبی عبدی بیگ را بزمان ما رسیده در دوران حیات خود شاعر استنساخ شده است. رونویس پاره‌ای از این آثار نیز بدست خودش انجام یافته است.

چون در آثار عبدی بیگ بسیاری از مسائل مبهم ادبی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی زمان خودش انعکاس یافته است لهذا برای آموزش و بررسی تاریخ و فرهنگ و تمدن قرن ۱۶ آنرا میتوان از جمله منابع پر ارزش و موثق بشمار آورد. در سال ۹۵۱ / ۱۵۴۵ - ۱۵۴۴ پس از آنکه شاه طهماسب پایتخت خود را بقزوین انتقال داد در قزوین طرح باغ سعادت آباد انداخته و عمارات زیادی ساخته شد و بساط جعفر آباد موسوم گردید. در و دیوار و ایوانهای این

۱ - برای توضیحات بیشتر به: عبدی بیگ شیرازی، "مجنون و لیلی" مقایسه و تصحیح و مقدمه از ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، ص ۱۸۷-۱۸۸. ه. ا. رحیموف، زندگی و فعالیت ادبی عبدی بیگ شیرازی، باکو، ۱۹۷۰ (بزبان آذربایجانی)

ابنیه با شکوه و زیبای بدست استادان و نقاشان بسی
نظیر آن زمان در نهایت سلیقه و ذوق تزئین و منقش
گردید .

بیشتر این نقوش دیواری در منظومه " دوحه الازهار " که
مثنوی دوم از خسته سوم شاعر بنام " جنات عدن " است
مشروحاً توصیف گردیده است. بقایای این نقوش در عمارت
چهل ستون قزوین نشان میدهد که اکثر آنها طی قرون
ماضی آگاهانه و نا آگاهانه از بین رفته و یا روی
پارهای از آنها دو باره تحت مضامین مختلف نقاشی
شده است . در هر صورت مثنوی " دوحه الازهار " تنها
منبع معتبری است که میتوان بر پایه‌ای وصف‌گر منظوم
این نقاشیها و با استنادا به بقایای موجود و مقایسه
علمی آنها نقوش دیواری مندرج در مثنوی را تا حدی
نزدیک باصل خود از نو احیا کرد (۱) . از اینرو رساله
منظوم " دوحه الازهار " نه فقط برای ادبیات خاور شناس
بلکه برای هنر شناسان و متخصصین هنرهای زیبا نیز
قابل و توجه و جالب میباشد

مثنوی " دوحه الازهار " شامل ۱۱۷۰ بیت بوده و در بحر
هزج سروده شده است. این منظومه نیز نظیر سایر رسالات
۱ - علی میناشی تبریزی " چهل ستون و یا کلاه فرنگی " ،
مجله " علم و حیات " شماره ۱۲ ، باکو ، ۱۹۶۹ ص ۲۲ - ۳۴ (بزرگان
آذربایجانی).

منظوم قرون وسطی با توحید، نعت و مدح شاه طهماسب بطور ایجاز که بمشابه مقدمه مثنوی است آغاز میشود . و سپس باغ سعادت آباد، نقشه عمومی معماری پارک سلطنتی جعفر آباد، خیابانها و ایوانهای جانب شمالی و جنوبی ابثیه و قصور واقع در سمت مشرق پارک قصر شیروانی و سایرہ نظاماً توصیف میشود .

از نقاشیهای دیواری که مشروحاً در مثنوی نام برده میشود بدین ترتیب است:

- ۱- صفت شیرین و فرهاد و کوه بیستون
 - ۲- تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب
 - ۳- تصویر مجلس بزم
 - ۴- تصویر شکارگاه
 - ۵- تصویر چوگان بازی
 - ۶- تصویر باغ و سیر جوانان در آن
 - ۷- تصویر مجلس یوسف و زلیخا و دست بریدن زنان مصر
 - ۸- تصویر رزم
 - ۹- تصویر شکارگاه
 - ۱۰- صفت قبیق اندازی
 - ۱۱- صفت ایوان مصور بقصور غزای گرجی
- چنانکه از وجه تسمیه نقاشیهای مذکور در بالا برمیآید پاره‌ای از آنها بتقلید از میناتورهای که بخامه هنر مندان بزرگ قرون ۱۶ میلادی بمنظومه‌های دست نویس "خسرو و

شیرین" و "یوسف و زلیخا" و سایر کشف شده انجام گرفته است. عبدی بیگ شیرازی این منظومه بی نظیر خود را با بحث در سبب نظم مثنوی پایان میدهد.

مسلم است که چاپ آثار عبدی بیگ شیرازی و قوار دادن آثار وی در معرض استفاده توده‌های وسیع خوانندگان برای آموزش ادبیات کلاسیک و هنرهای زیبای مربوط به مکاتب فنی تبریز و قزوین در قرن ۱۶ میلادی و همچنین برای پژوهشهای تاریخی آنعهد حائز اهمیت بسزائی است. قبل از اقدام به چاپ این مثنوی طبق معمول مستلزم یکرشته آمادگیهای لازم و از همه مقدم تر گرد آوری صورتهائی از آثار عبدی بیگ شیرازی بوده. بدین منظور از مخازن کتب خطی باکو، تاشکند، لنینگراد، تهران و لندن میکرو فیلم آثار شاعر جمع آوری گردید. ولی جزء نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در بین فوتوکوپیهای سایر نسخ بمتن مثنوی نامبرده بر خورد نکردیم. بدینطرز مثنوی "دوحة الازهار" نسخه منحصر بفرد است که دستنویس آن جزو "کلیات نویدی" در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری میشود (۱).

چون دستنویس این مثنوی در ایام حیات شاعر دو سال

۱- محمد تقی دانش پژوه "فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران "جلد ۹، تهران ۱۳۴۰ ش، ص ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷

بعد از تالیف آن رونویسی شده است از اینرو میتوان گفت که نسخه مزبور اگر مانند یکی از ستوده‌های دستخط مولف هم محسوب نشود از حیث قدمت و اعتبار و ارزش اصالت از نسخه‌های اصلی و همچنین از سوده‌های فرضی شاعر کمتر نبوده است.

اهمیت مثنوی "دوحة الازهار" در چگونگی مضمون آن است زیرا این اثر از مطالب سودمندی در خصوص فن تصویر دیواری قزوین بحث میکند که تا کنون بر تاریخ هنر چندان معلوم نبود.

مثنوی مذکور امتیازات کمی و کیفی دیگری را هم دارد که ذکر آنها موجب اطناب است. و شاید مجموع این مزایا و بزرگیهای مهم مثنوی که فوقاً بدانها اشاره شد بر لزوم چاپ این اثر بر ارزش شاعر کافی باشد. نسخه خطی مثنوی "دوحة الازهار" بخط نستعلیق ریز نوشته شده است و در هر برگ آن تقویماً ۴۵ بیت وجود دارد. در بعضی موارد با عناوین این بیتها تمیز داده نمیشوند بعلاوه نسخه از نارسائیهای مانند کلمات تحریف شده، افتاده، ناخوانا، مصرع مقدم یا موخر و همچنین در بعضی موارد اغلاط جزئی که مستلزم تصحیح باشد نیز خالی نبود. برای مرتفع ساختن این قبیل نواص پیش از رونویسی متن، تقسیم بندی مباحث مثنوی، عمل تصحیح و تهیه فهرست اصلاحات و غیره ضروری بود.

بدینمنظور نخست هر بحث از مثنوی طبق عناوین خود

جدا گانه تقسیم بندی شد و ابیات آن از اول تا آخر

پنج بیت به پنج بیت شماره گذاری گردید.

شیوه ای که در تصحیح متن این مثنوی تطبیق یافته

است از طرز فهرست اصلاحات موجود در آخر متن آشکار

میشود. این فهرست دارای دو ستون است. در ستون اول

اغلاط نسخه مورد استفاده و در ستون دوم صورت تصحیح

شده آن جای دارد. توضیح اینکه تصحیحات موجود در

ستون دوم فهرست نمودار همان اصلاحاتی است که در خود

متن بکار رفته است. از این لحاظ میتوان بآسانی

تشخیص داد که در اصل نسخه کدام کلمه غلط و یا نارسائی

داشته و بجه شکلی در متن اصلاح پذیرفته است. علاوه بر

این در متن روی کلمات تصحیح یافته اشاره (*) (بشکل

ستاره گذارده شده است که تشخیص کلمه اصلاح شده برای

خواننده تا حدی آسان باشد. در این فهرست مصراع اول

هر بیت با حرف "آ" و مصراع دوم آن با حرف "ب"

كوجك و با ذکر شماره بیت مشخص شده اند.

در مواردیکه نسخه اصل شامل ابیات یا کلمات اضافی

افتادگیها و غیره داشته باشد نسبت بوضعیت و شکل آن

بیت یا کلمه در ستون اول فهرست اصلاحات بصورت افاده |

هائی مانند "حذف شده"، "افزوده"، "تکرار" و یا

"ناخوانا" و سایر نشان داده و صورت درست آنها

در ستون دوم منعکس شده است. مثلاً

آ ۴۴۰ - ناخوانا : باره

ب ۶۷۹ - حذف شده : و

بدین ترتیب پاره‌ای از الفاظ ناخوانا، خطوط افتاده و حذف شده و یا احیاناً کلماتی که در نتیجه شتاب زدگی کاتب بغلط رونویس شده‌اند و همچنین اشتباهاتی که شاید از پدیده‌های خود فوتوکوپیهای نسخه مذکور باشد در حدود امکان تصحیح گردیده و در صحت آنها سعی شده است.

برخی اشتباهات جزئی و تکنیکی که در متن اصلاح یافته و ثبت آنها در فهرست اصلاحات لازم شمرده نشده است بدینقرارند:

۱- کلمات هم قافیه که نقطه یکی از حرفهای کلمه قافیه دار اول از قلم افتاده و در کلمه هم قافیه دوم گذارده شده و یا بالعکس. مثلاً:

ب ۱۰۴ - نواب : نواب

۱۰۹ - فزاید : فزاید

بیشتر کلمات موجود در نسخه اصل که معنای آنها موافق مضمون بیت آشکار بوده ولی بنا بسبک قدیم معرب نوشته شده است. مثلاً:

بر - پر، چون : چون، بیش : بیش و غیره

* * *

در نشر این کتاب از آکادمیسین عبدالکریم علی زاده که بنا بتصویب شورای علمی انستیتوی ملل خاور میانه و نزدیک آکادمی علوم آذربایجان شوروی نظارت علمی این کتاب را بعهده گرفتند و محقق ارجمند استاد دانشگاه باکو احمد شفائی که ضمن مطالعه متن کتاب عقاید بسیار سودمند خود را در تصحیح آن اظهار فرمودند و همچنین استاد دانشگاه تهران جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا که میکروفیلم ۴ کلیات نویدی را برای ما ارسال داشته‌اند قبلاً متشکریم.

مسلم در نخستین نشر مثنوی "دوحة الازهار" عبدی بیگ شیرازی نارسائیهائی موجود است. در هر حال دآوری نهائی با دانشمندان و خوانندگان گرام است و آنان بی‌یقین ضمن ملاحظات علمی و راهنما ثیهای سودمند خود در مورد این اثر قضاوتی شایسته نموده و ما را با آگاهی برآن قضاوتها سپاسگزار خواهند فرمود.

علی مینائی تبریزی ابوالفضل رحیموف

باکو ۱۶ مارس ۱۹۶۷

د حجت الزمار

[توحید]

بِنَامِ آنکه برحسب ارادت مَطَرًا ساخت گلزار سعادت
 رَوَانِ فرمود آب انوارِ اقبال وَ زانِ باغ سعادت کردِ پر حال
 خضرا خضرت از آب بقاداد مَسِيحًا را باغ چرخ جاداد
 خَلِيلِ اللَّهِ را بر غم مُرُود گل و سنبل دماند از آتش و دود
 ۵ چراغِ موسوی را کرد روشن گلِ جَنَّتِش دماند از نخلِ ایمن
 مُحَمَّد را ز لطفش کارِ محمود شد در ملک دین سرچشمه جود
 گلستان را ز گل بخشید ز پور چنان * کافا را از روی دلبر
 ز نگرش کرده چشم باغ روشن چنان که آفتاب این سبزه گلشن
 خدایندی که جانها در تن * است چراغ چشم اعیان روشن از او
 ۱۰ زمین را سوره فتح از چمن داد ز لاله آیه شنکرف بنهاد

چمن را خَلعت نور و زنجشید ز مهرش جامه زرد و زنجشید
 شفق هر شام از و بر حسب عادت نشان داد از گلستان سعادت
 فلک هر صبح از و خندان زخوشید شکفته چون بهارستان امید
 نهال قامت خوبان طنّاز از و برگلشن جان سایه انداز
 ۱۵ بهار از باغ احسانش یکی فصل درین بستان همه فرغند و او^{صل}

گل آل محمد زو شکفته

ملک در دیدنش صلوات گفته

نَعَتْ حَضْرَتِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ وَمَنْقَبَاتِ
حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَائِرِ أَيْمَةِ مَعْصُومِينَ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِاسْتِلْوَابِ حُجَّةٍ

صلواتی تازه چون گل‌های نورس سلامی همچو انقاس مقدس
درودی چون ریاحین دروید زگیسوه‌های حورش مشک‌سوده
تخیاتی کز و جانها شود شاد نثار مصطفی و مرتضی باد
۲۰ تعالی‌الد و شاه‌عرش مسند بتائیدات یزدانی مؤید
یکی راجای برکری معین یکی بر مسندشاهی ممکن
یکی معراج برگردون نهاده یکی بالای کرسی در افاده
یکی مهر نبوت در نگینش یکی مهر امامت در جبینش
یکی ختم رسالت در خطابش یکی فتح ولایت در رکابش
۲۵ یکی شمع شبستان نبوت دگر یک سروستان فتوت

براق برق سیر آنرا رکابی بدلدل کرده این مالک قلابی
 سلاخی چون نسیم نو بهاری شمیمش خوشتر از مشک تباری
 نثار مرقد شاه سرافراز حسن آن آفتاب اوج اعزاز
 پس آنکه تحفه سلطان کونین حسین آن ابنیارا قره العین
 ۳۰ پس آنکه هدیه سلطان آفاق علی بن الحسین آن جان آفاق
 پس آنکه انجمن افروز باقر که بودش چون اب وجد علم وافر
 پس آنکه بوستان آری صادق که بود از بهرامت وحی ناطق
 ثنایی پاکتر از طره حور که گردد بر زبان روح مذکور
 بران سلطان وقت خودش کاظم که امر شرع و دین را بود ناظم
 ۳۵ پس آنکه بر رضاشاه خراسان سریر افروز دارالملک احسان

پس آنکه بر تقی آن شاه ذی الجود محل و مظهر احسان معبود

پس آنکه بر تقی آن هادی دین بطلعت آفتاب برج تمکین

پس آنکه بر حسن فرمان ده ملک نزعلینش بدریای فلک فلک

پس آنکه بر امام صاحب عصر امان ملک و ملت عز بالنصر

۴. خداوند ابدین فرخ امامان (که [یابد] کار دین اتمام از ایشان)
*

بآن لطف خفی کنز عالم پاک شود منزل بر اهل عالم خاک

که تا ایوان گردون هست برای در سلطان انجم عالم آرای

نگهداری شه دین را باقبال در ایوان عدالت تا بصد سال

کنی با فتح و نصرت همعنائش

بدولت ناصر صاحب زمامش

دُعایِ دولتِ نَوّابِ شاهنشاهی ظَلَّ اَلْهٰی خَلَدَ اللّٰهُ مَلِکَهُ وَ مَسْلُطَتَهُ

۴۵ بحمد اله و المنة که امروز چراغ ملک بینم عالم افروز
جهان معمور و دین را رفیق و یار نهال ملک و ملت در آنرا ^{سب}
بساط ملک از دین گشته گلشن چراغ دین نزد دولت گشته روشن
همه ویرانها معمور گشته چو چشم بد مخالف دور گشته
شه دین پرور خورشید رایت نشسته ملک و دین را در رحمت
۵۰ فلک رتبه شهنشاه مظفر ز نسل حضرت موسی ابن جعفر
شه دنیا و دین طهما سب گرفته هلالی نعل ساید برمه بدر
بهار عدل او در عالم کل شکفته صد هزاران غنچه دل
بهار عدل را خاصیت آنست (که گل ایمن*) نرا آسیب خزانست

بنامش سکه شاهی مسجل بمدهش خطبه ملت مذل
 ۵۵ رواج مذهب جعفر بچهدش ظهور مهدی هادی بعهدش
 اباعجد ولایت در سرشتش* مکان فیض ملک چون بهشتش
 زینمش شرح پیغمبر قویست زنیرویش بنای کفر و کین پست
 بنامش خطبه اثنی عشر نو زینمش ملت خیر البشر نو
 شریعت را رواج از دولت او شکست کار کفر از دولت او
 ۶۰ بنامش خاتم شاهی مکرم دران خاتم زنامش اسم اعظم
 طراز ربّ هبّ لی در گلینش کلید کار دین در آستینش
 سلیمان جاه شاه موسوی ید گهر در نسلش از صلب محمد
 چراغ دودمان مصطفائی برخسارش فروغ مرتضائی

طرازِ رایت فتح اذاجا لوایِ نصرتش انا فتحنا
 ۶۵ نرطه نام او را تاج اعزاز نرئیسِ کنگرِ قصرش سرافراز
 فلک را با شفق بین در زمانش کمر بسته بخون دشمنانش
 بقصد دشمن شاه سرافراز فلاخن کرده مهر از ماه نوساز
 صفش را از ملائک پیش رها بتائید جنوداً لَمْ تَرَوْهَا
 مصایح سماوی در سپاهش مشاعیل فروزان پیش راهش
 ۷۰ ستاره بهر خمش بر سر کین جَعَلْنَاهَا رُجُومًا * لِلشَّيَاطِينِ
 قوی دستش بتائید الهی قرینش دولت و اقبال شاهی
 سری دارد ز دولت یافته تاج دلی دارد ز دانش بحر موج
 بجای سده اش شاهان جبین سایی سرخانان بدرگاهش زمین سایی

ز بهیش لرزه بر قیصر نشسته ز نیر ویش بت خاقان شکسته
 ۷۵ بعدش صعوه بر شاهین کز ناز بخنده دل را باید کبک از باز
 بد گاهش کرم را گرم باز از کفش چون ابر نیسانی گم باز
 ز جودش در عجم مسکین نماده ز احسان بر عرب گوهر فشانده
 شهری ز نینیان ندیده چشم ایام که چون خورشید باشد فیض اوام
 نظیر* این شه نشاه قوی دست نه بود ست و نه خواهد بود و نه دست
 ۸۰ چنین سروی فرست از باغ شاهی که باشد بر سرش ظل الهی
 گلی شکفت ز نینیان در زمانی که از بویش شود خرم جهانی
 همه تاریخ شاهان یاد داریم که از دانا دالان ارشاد داریم
 کدامین شاه را این دستگه بود چنین زو کار عالم سر بره بود

کد امین یک بدین فرزندگی بود که چرخش در مقام بندگی بود
 ۸۵ بنجاک پای او سوگند جمشید* بنور رای او پیوند خورشید*
 فریدون سوده برخاک هوش رخ کمین سرهنگ او دارای فرخ
 شهنشاهی است این بادانش داد که مثلش مادر ایام کم نداد
 ز مانش چون بهار زندگانی* قرین دلخوشی و کامرانی*
 خدا و خلق از او هستند جشنود که بر تخت شهری از بخت مسعود
 ۹۰ ممکن گشته باخلو عظیم است شهنشاهی کریم است و حیم است
 خداوندانگهدار از زوالش خلل را ره مدد در ملک و مالش
 تو میدانی که این درها که سفتم یکا یک محض حق و صدق گفتم
 شهنشاهی است کر عین جلالت (فرو شست*) از جهان گرد ضلالت

بعهدش مومنانرا کما چون زهرا امیرالمومنینش باد یا وهر
۹۵ چنین کو مدعای اهل اسلام بر آرد روز و شب از رحمت عام
زهرافت نگهدارد خدایش توقف دور باد از مدعایش

خدایش یار باد ادر هم حال

مدد کاش بهر جا حیدر و آل

آغاز و صفای دار السلطنه جعفر آباد

مشه نشه شهری اند جنب قزوین فکنده طرح با صد زیب و قزین
 بنام آن شهر عالی جعفر آباد که شاه جعفری افکنده بنیاد
 ۱۰۰ بدین نام نکو معمور گشته بدار السلطنه مشهور گشته
 تعالی اله زهی شهر نو آیین بریب رشک صور تخانه چین
 هوا و آبش از بس دلگشایی چو تار و پود دیبای خطایی
 در و دیوار او از غایت لطف چو سطر حمت و سرایت لطف
 بان مفتوح ابواب مواهب وزین مسدود انواع نوائب*
 ۱۰۵ بجای کاه بر زینبند دیوار ز رحل کرده هر سو فتنی رکاب
 غبار عرصه اش از روشنائی کند در چشم انجم قوتیائی
 بقاع خیر در وی بیحد و مر همه با صد هزاران زیب و زیور

بکنرهای دیوارش ملائک
چو حوران تکیه کرده بر املک

صفت خیابان

خیابانش که جان در تن فرآید* بروی دل در معنی گشاید
 ۱۱ دو دیوار رفیعش از دو جانب احاطه کرده مشرق تا مغرب
 مسطح عرصه بی پیچ و تاب طرب را از دو سویش فتح بایی
 درختان از دو جانب صفت کشیده همه آزادگان نور رسیده
 چنار و نارون گشته هم آغوش بهم سرو و صنوبر دوش برداش
 شده همسایه با هم بید و عمر بروی سبز و گل سایه گستر
 ۱۰ زمینش از زمره رنگ برده فلک هر دم ز رشک زنگ خورده
 مسطح چون یکی طومار هیکل دو جوش از دو سو همچون دو جدول
 ز جوش آب حیوان مانده در تاب که بی ظلمت خضر را میدهد آب
 در و گسترده فراش هوایی زمره فام دیبای خطای

که شاه فیض بخش عالم آرای بران فرش ز مردگون نهند پای
 ۱۲۰ چو سودیش روی آرند اهل ادراک چو باد از شوق او غلظند بر خاک
 نسیمش کان بدخجان و دل نرگ با استقبال آید از دو فرسنگ
 هزارش باغ خلد آئین بهر سوی زلال سلسبیلش رفته در جوی
 روان هرگو شه جو در زیر اشجار حکایت کرده از جنات و انهار
 درو جاری زلال از نهر اقبال و زان باغ سعادت گشته پرحال
 ۱۲۵ چنین باغی باقبال و سعادت که عمر از سیر او گردد زیادت
 ندیده چشم نادرین ایام ز سرحد ختن تا عرصه شام
 ز مثلش در خراسان کس نشان یافت نه در شیراز بشهش میتوان یافت
 هواش میرساند فیض جانی زلالش میفراید ز ندگانی

خصوصاً موسیقی کاربر بهاری
کند آغازه مروارید بهاری

صَفَتِ بَهَارِ وَتَعْرِيفِ بَاغِ سَعَادَتِ آبَادِ

۱۳۰ خوشا فصل بهار آن باغ شاهی که می بارد در و فیض آلود

سرود عند لیبان سحر خیز درود قدسیانرا داده انگیز

ریاحش از ریاحین گشته غمان نسیمش مشک چین را گشته دمان

درختانش کشیده سر بر افلاک فلکند سایه بر معوره خاک

چنارش سایه بر طوبی فلکند گلش بر گلشن جان کرده خند

۱۳۵ جهان زین به ندیده روزگاری نه زین فرخنده تر بوده بهاری

نه زین زربنده تر شاهی شنیده نه زین شایسته تر باغیست دیده

تعالی الله زهی باغ و زهی فصل زهی فرخنده شاه موسوی اصل

خضرا پیشه در بانی برین در مقرر باغبانی بر سکندر

دگر امروز روز عیش و ناز است که اقبال و سعادت کار ساز است

۱۴۰ بلند آوازه می بینم چمن با نشاطی تازه می بینم سمن را
 شکوفه حال دیگر دارد امروز هوایی تازه دارد دیر امروز
 بساط باغ سر تا سر نشاط است طبیعت در مقام انبساط است
 در باغ سعادت گشته مفتوح گلش دارد سر پروردن روح
 همانا شاه را آهنگ باغ است که گل با شمع و زنگس با چراغ است
 ۱۴۱ عنادل کرده با هم نغمه را ساز قماری با عنادل گشته دمساز
 صف مرغان کشیده بال در بال سلیمان میرسد گویی باقبال
 ز عکس مرغ و شاخ و برگ هر سوی چو دیبای خطایی گشته هر سوی
 یقین از بهر پای انداز شاه است که گسترده چنین بر شاه راه است
 ز انواع شکوفه صحن بستان چو خوان خسروی پر نقل الوان

۱۵۰ گشوده از شکوفه چشم بادام خمار آلوده چشمی نیم گلنام
 گل سرخ و سفید سیب در پوست شکفته چون گل رخسار دوست
 ز رشک بوی او خون در دل مشک کزین تر شد دماغ از وی شود خشک
 تو گوئی کلک صنع از روی اعجاز ز سرو نیم سیرش داده پرواز
 گل شفالو از کیفیت و حال چو شوخی نورس اندر جامه آل
 ۱۵۵ درخت لوزی از گل چتر بر سر چو شاه در فشان در قلب لشکر
 گل گیلاس بر گلها سر آمد مقرنس بسته بر سقف زربعد
 چمن شد از گل آویزه پر نور ز شیرینی بسان شان زنبور
 گل به در خور تعظیم و تکریم که ریزد چون کریمان تنگه سیم
 شکوفه کرده شاخ تازه پیوست چو طفل ناز پرور بر سر دست

۱۶۰. بمدح شاه دین سوسن زبان دل‌دار / نثارش کرده ز نخل درم بار

دماغ جان زرنیق یافته بوی / چون زریق غم گریزان گشته هر سوی

بنفشه گشته باخیری موافق / بنار و شیوه چون معشوق و عاشق

شده از لاله صحن باغ نریبا / چنان کنه تاجداران روی صحرا

مگر از لاله دارد داغها باغ / که از فسرین نهاده پنبه برداغ

۱۶۵. دماغ جان زریحان یافته بوی / ز شادی شاه مرا گشته دعاگوی

کزینسان بوستانی ساز داده / که جان رفته از تن باز داده

بروی پادشاه ارجمندان / گل رعنا برآمد شاد و خندان

گل صد برگ بر گلها سرآید / بغوی و بوی شه گوئی برآید

ترنمهای بلبل صبح در کار / که گردد گل ز خواب ناز بیدار

۱۲۰. سحر گل خنده نزد بر روی بلبل دل بل شکفت از خنده گل
 طرب آغاز کرده غنچه صد پی خم سبزش لبالب کرده انری
 ولی هر بار از پا کان گلزار شنیده پند و می را ریخته خواهر
 که گر باد این بگوش شه رساند همه گلزار در آتش نشاند
 گل از لطف هوا پیراهنش چاک* چو جیب عشق باران دامنش چاک*
 ۱۲۵. بهر سو گشته گلبن عشرت انگیز نرغینچه همچو خوبان دلاویز
 ندیمانه سروده نغمه بلبل رخ گلبن ز شادی گشته گل گل
 هوا از بهر غنچه شبنم انگیز دل مجروح بلبل را نمک ریز
 بخط یار میزد سبزه پهلوی چو آب آئینه اش میداشت درو
 چو دید آنرا سه برگ بی تعاشی نهادش نقطه شک بر حواشی

۱۸۰ هواداران عشق از خویش بیرون درون باغ رفته مست و مجنون

بدل عشق فسرده تازه گشته ترنمها بلند آواز ه گشته

نسیم آمد بسر از خاک رویان که بودش پا بگل در پیش خوبان

زبوی یار داده یاسمین یار

بیادش جان عاشق رفته بر یاد

صفت حاشیه و خیابانهای باغ

برسم حاشیه بردور این باغ خیابانیست زو افلاک را داغ
۱۸۵ بر اطرافش درخت بید و عرعر که سایند از تفاخر بر فلک سر
میان بید و عرعر تاک سرمست چو مستی کو بهشیارن دهد دست
به بین از غری بر طرف گلزار که میرقصند باهم مست و هشیار
خیابانی ز درگه تا بایوان تماشا کن که در تن میدمد جان
درختان از دو جانب سر بر افلاک بر عنای خرامان و طربناک
۱۹۰ درخت و مرغ گشته سایه افکن چو کیمخای خطایی صحن گلشن
مشبکهای فی بست آسمان سای د و صد معراج هر سو کرده بر پای
از ان معراجها عقل فلک سیر کند تا عرش و کرسی با ملک سیر

خیابانی دگر از غرب تا شرق بقسمت کرده سطح باغ را فرق
 بسطی کین دو خط بر هم گذشته مربع عرصه آماده گشته
 ۱۹۵ عیان بر چار کج این مربع که هست از سبزه و گلها ملئع
 فلک سا تا کهای عالم آرا فلکهای معلی پر ثریا
 در آن دلکش فضا عالی بنا فلک مانند شروانی سرای
 همایون خانه و ندر میانش مربع حوضی از کوثر نشانش
 ز کوثر دیده حوضش آب روی جها نرا در دل از وی آرزوی
 ۲۰۰ فراز حوض گلجای دل افروز بسی خرم تر از گلهای نوز
 سرایی چون سرای دیده پر نور سرای دل از آن گردیده معمور
 فلک نظاره اش کرده ز روزن رجا مش چشم عالم گشته روشن

ستونهای رفیعش دل ربوده ب باق عرش همپایی نموده
 در شمشادیش آرام دلها نزل فینش نهاده دام دلها
 ۲۰۵ ده و ده پنجره بروی فلک وار ده و ده برج را گشته نمودار
 مطلا سقف او پر نقش و تصویر چو دلهای منیر اهل تدبیر
 در آیین کتابه بر حواشی نموده کلک کاتب فیض پاشی
 که یارب تا سرای چرخ برپاست فروغ مهر تابان عالم اراست
 شهنشاه ملک حبش فلک خوش جهانگیر جهاندار جهان بخش
 ۲۱۰ خداوند شهنشاهان اطراف پناه خسروان از قاف تا قاف
 شهنشه شاه طهماسب جهانگیر بانوار ضمیر مهر تنویر
 بذاتش اهل عالم را تسلی ضمیرش مطلع نور تجلی

نسب تا مرتضی او را مسلسل بنامش خطبه شاهی مسجل
نر اصل موسوی هستش چو بنیاد از و شد ملک دین جعفر آباد
۲۱۵ بداد و دین جهان معمر کرده بدانش چشم جان پر نور کرده
بود از عدل آن اضاف گستر نر دست انداز باز ایمن کبوتر
نر مانرا حفظش از فتنه ضمانست تذرو از چنگ شاهین در امانست
همیشه خسرو روی زمین باد همه روی زمینش در نگین باد
دل اعداش پیکانرا گذرگاه که دلها را سوی دلها بود راه
۲۲۰ سر خشمش بود بر نیزه سر بار بلی خط را بود با نقطه سر کار
تن خشمش دو نیم از تیغ چون برق خروش عد قهرش غرب تا شرق
بنای قصر اقبالش فلک سای هوای روضه لطفش دل ارای

صفای دین و دولت در پیش جمیع رنج مسکون در گینش

دعای دولتش وارد ملک باد

لوا ای رفعتش سر بر فلک باد

صفت ایوان شمالی

۲۲۵ کفون در وصف ایوان شمالی بنظم آرام گهر از طبع عالی
 همایون صفت مینو نشانی بر ایوان کیوان پاسبانی
 مربع حوضی از روی دلاری چو حوض کوثر اندر جنتش جای
 خجسته آبشارش باد و صد زیب چو معراجی که فیض آید از شیب
 نه معراجست کن کلک گهر بار بوصف آن مقام جنت آثار
 ۲۲۰ بود مسطور بر سیمین جریده بر نظم آبدارم یک قصیده
 بران ایوان چو دولت دادرهم نظر پر نور شد از روی شاهم
 معانی رو بمن کرد از چپ و راست بر طبعم آرزوی نظم بر خاست
 ضمیر نکته سنجم سامری شد بوصفش در مقام ساعی شد

چو دریای ضمیرم موج برزد

در آیین خطاب این نظم سرزد

خطاب بایوانِ شمالی

۲۳۵ تعالی اله زهی ایوان شاهی فکنده سایه بر ظل الهی

نرماه و مهر افزون پایه تست که دولتها همه در سایه تست

به پیرامون تو چرخ خمیده چو ابرو یست تو در روی چو زنده

غلط گفتم تویی ابروی آفاق چو ابروی بتان در دردی طاق*

تو ابرویی و شه چشم جهانست بلی بر چشم ابرو سایبانست

۲۴۰ خطا گفتم زهی بی جفت آفاق که ابرو جفت میباشد تویی طاق

تو جسمی و شهنشه جان عالم بیکتایی و بی مثلی مسلم

فلک برگرد تو گردان شب و روز چو بر اطراف گلبن باد نوروز

بگرد اگر تو چرخ خمیده بهر اندر بر خویشت کشیده

کشیده در برت چرخ مدور گرفته در زرت مهر منور

۲۴۱ نرجامت گشته روشن مهر را چهر فروغ شمسه ات خندیده پر مهر
 کو اکب را ز سقفت رهگذر تنگ ثوابت را ز فرشت پای در سنگ
 ملایک را بستفت آشیانه نشاط آیین چو کنجشکان خانه
 ترا این صفت شاهانه در بر چو آینه است در پیش سکنده
 بود این صفت چون مسند مزین تویی شاهانه بر مسند ممکن
 ۲۵۰ تویی با حوضی اینسان در برابر نمود از بهشت و حوض کوثر
 چنین کز مقدم شاهی شرفناک سزدگر سرفرو ناری با فلاک
 شهنشاہ فلک جاه قوی دست به پیش قدرش ایوان فلک پست
 شهری کا یوانش از کیوان گذشته دعایش نیز بر ایوان نوشته
 بلند ایوان تو محراب شاهان هلال از سجده اش خورشیدان ^{چاهان}

۲۵۵. بر اهل دین و دولت طاعتش فرض هو السلطان ظل الله في الارض

خلافت کان بتایید خدا یافت نرا جد خود علی مرتضی یافت

شه با عز و تمکین شاه طهماسب پناه دین و دولت شاه طهماسب

آلمی قادرین ایوان هستی بود نام و نشان حق پرستی

ظلال این مهین حق پرستان شه شاهان پناه زیر دستان

۲۶۰ مهمل باد بر ایوان شاهی مسلم باد بروی دین پناهی

درین فیروزه گون ایوان زرکار

همیشه داد و عدلش باد درکار

صفت روضات و باغات جانب شرقی

درین ایوان چوبینی از دو جانب همه باغست مشرق تا مغرب
 نخست از جانب مشرق در آیم در باغ معانی برگشایم
 درین سو چارده باغست معمور از انوار و فوا که گشته پرنور
 ۲۶۵ یکی زین چارده نذر امامست امامی کا قتاب او را غلامست
 امام هشتمین کز رفعت شان بود دهلینز قدرش هفت ایوان*
 علی موسی جعفر که از قدر بخاک پاش ریخ ساید مه بدر
 دگر یک روضه از عیب علریست که سرکارش علی سبزواریست
 دگر یک غیرت باغ جناخت که تالار رفیعش در میانست
 ۲۷۰ دگر یک غیرت باغ مرادست که از باغ ارم صدره زیلدست

دگر یک روضه پرنیت و نور که از سعی حسن بک گشته معبور
 دگر یک باغ عبداله خاست که بر مسند قراخان زمانست
 دگر باغیست کن سعی بدرخان چو گردون از زواهر شد درخشان
 دگر باغ وسیع قور باشیست که گردون بر سرش در فیض باشیست
 ۲۷۵ چه تالارست و حوض جان پرستی بقصر و حوض کوثر بین بهشتی
 دگر یک گلشنی در دلستانست که شمس الدین علی سلطاناش بانیست
 دگر یک روضه چون بیت معبور مزین گشته از الوان انگور
 پس این روضه باغ حاجی اقااست که هریچ از وصف او گویم بود راست
 دگر یک قطعه مشحون بگلزار درو گلهای رنگارنگ پُر بار*
 ۲۸۰ دگر آن روضه کامد و راز آسب ز فرخزاد بیکش رونق و زیارب

دگر یک باغ قطب الدین جامیست

که اندر جمله آفاق نامیست

صَفَتِ عِمَارَاتٍ وَبَاغَاتِ جَانِبِ غَرْبِي

کنون از جانب مغرب ز نغم دم چنان کافتد قبول اهل عالم
درین جانب عمارتست بسیار از آن کمتر بباغ افتد سرو کار
چو افلاکش بود نه باغ معمر همه با نام سرکارنش مشهور
۲۸۵ نخستین روضه بهرام میرزا است که از انواع گلها عالم اراست

در آنجا خانه شروانی و حوض

هی المجات فیها القصر و الروض

صَفَتِ خانهِ شِروانی

تعالی اله چه شروانی سرایی بهشتی دلفروزی جانفزایی
 چگویم وصف آن زبینه منزل که مثلش نیست در معمور کل
 بزبانی نگارستان چین است بهشتی در جهان گرهست نیست
 ۲۹۰ بروی صفه شاهانه اش جای چو شاهی جم سپاهی مسند آری
 درونش حوض کوثر و شش دلفروز ز رشکش مضطرب مهر جهانسوز
 یکی فواره از حوضش زده سر چنان کاندز فلک خورشید انور
 نه کم از مهر تابان ارتقاعش چو مهر از هر طرف خط شعاش
 چنان* روشن که گویی بی مجابی بحوض افتاده عکس آفتابی
 ۲۹۵ چکتم هر جابش آفتابیست که از هر یک جهانرا آب و تابست
 ز زین آفتاب آب در جوش هزاران آفتابش حلقه در گوش

بنزین آفتابه از چپ و راست نموده کار فرما لوله‌ها را راست
 زهر یک لوله بیرون جسته آبی هلالی چند ظاهر از آفتابی
 نموده کار د ان سحر پرد ان مدور لوگی از زهر برش ساز
 ۲۰۰ بتاری چند کرده* استوارش که هموار آید آب از هر کنارش
 نر آبی کان برون آید ز اندام یکی گنبد پدید آید فلک فام
 زلال از جوش نرین آفتابه بر انگیزد یکی سیمین قرابه
 به شکل آئینه گیتی نمایی وز* در گنبد گیتی صفایی
 چنان* صافی که پنداری حسابی عیان، گشته بلطف از روی آبی
 ۲۰۵ نگون کرده بلورین جای افلاک که ریزد جرعه از فیض بر خاک
 سرای عیش را از روی اساسی سمند کام را از روی قطاسی

از وجو شان حباب انگیز آبی کواکب ریز گشته آفتابی
 فواره زیر آب روح پرور چو در چادر تن سیمین دلبر
 بگاه چرخ گویی یار موزون نموده تن ز رنگ آسمان گون
 ۳۱۰ بتی سیمین تنی در جلوه ناز درون خر که سیمین قد افراز
 غلط گفتم که چتری خسروانه بسویش چشم امید زمانه
 درونش شمعها روشن شب تار ز بزم خسروی گشته نمودار
 نشانش ز آیه نور علی نور که دید آتش درون آب مستور*
 بصورت همچو فانوسی است پرفرا که در پیراهن آبیست مستور
 ۳۱۵ چو فانوس خیالش زیب و حللی تعالی الله چه فانوس خیالی
 چنین فواره با آب و تاجی که در روی زمینست آفتابی

درون کوی گردون بی نظیر است خیال انگیزی روشن ضمیر است
 از و گشته درون خانه گلشن چنان کز شمع گرد خانه روشن
 معلى خانه جنت سر شقى است زهر جانب درش سوى بهشتى است
 ۳۲۰ مبارک باد بر شاه اینچنین جای شه جمشید جاه عالم آرای
 پناه دین و دنیا شاه آفاق بپا بوشش شهان عصر مشتاق
 سر شاهنشهان طهماسب شاه است که مشرق را و مغرب را پناه است
 الهی تاجهان از عدل برپاست بعدش باد کار ملک و دین است
 مباداد دولت از خاک درش دود که هست از دولتش آفاق معمور
 ۳۲۵ مخلص باد ظلش تا قیامت وجودش از هر آسیبی سلامت
 پس از این روضه جنات مانند که باد از دولت شاهى بر و مند

سرحوضت وایوانهای شاهی که همسایه ست باطل الهی

دو ایوان بر سر هم هر دو معمور

تعالی الله زهی نور علی نور

صَفَتِ ایوانِ زیرین

عجب ایوان کیوان پاسبان نیست چه ایوان کان مقوس آسمان نیست
 ۳۳۰ بیاب از شمشه اش ای مهر پرتو بنور فیزی لباس باغ کن نو
 در آ ای زهره در این رشک فردوس بسان مشتری در خانه قوس
 هلال از ابروش بنگر اشارت بشهر نو جهانرا ده بشارت
 عطارد کوکه از کلک زرافشان نگارد نقش این فرخنده ایوان
 زده بهرام دامن بر میان شاد بسرکاری این فرخنده بنیاد
 ۳۳۵ مبارک باد این ایوان شاهی برین مصدوقه ظل آسمی
 مشه ایوان دین و دانش و داد کز و شد باغ دین جعفر آباد
 خطابش قهرمان الماء و الطین سر شاهنشهان تاج سلاطین
 مدار امن و ایمان شاه طهماسب مکان عدل و احسان شاه طهماسب

ز رویش شعله زن افوار اجلال* بدو روشن جهانرا چشم اقبال
 ۲۴۰ باو تا شرح را شرح سپرده بنای شرح را بر عرش برده
 جهان روشن بعدل و داد کرده همه ویرانها آباد کرده
 فروغ جبهه اش از دانش و دین صفای گوهرش از آل یاسین
 الهی تادین فرخنده ایوان بود آرایش از جیس و کیوان

سعادت یاور شاه جهان باد

نخوست باعدویش هبعنان باد

صفت ایوان بالا

۳۴۵ زهی فرخنده ایوان دلا رای که کرده در دل هیچ برین جای
 سزد گرسر فرازد عالم خاک ازین فرخنده ایوان شرفناک
 زمین بر آسمان نارد فرو سر که دارد ایچنین زیننده منظر
 بود این طرفه ایوان د جهان طاق ز تعظیم آمده محراب آفاق
 توانش نام کردن قبله دهر که یابند از سجودش مقبلان بهر
 ۳۵ عجم گر بر عرب نازد عجب نیست کرنیشان قبله گاهی در عرب نیست
 عراق امروز در ایران سرافراخت که در روی شاه ایوان چنین ساخت
 رقم کرده بتایید آسمی عطارد بر سر ایوان شاهی
 که سلطان بن سلطان بن سلطان سریر افروزد ارا ملک احسان
 معلی خسرو منصور رأیت قوی بازویش از دست ولایت

۲۵۵ مهین دین پناهان شاه طهماسب پناه پادشاهان شاه طهماسب

بعهد او نگر کرگ عوانرا سگ دنباله دو گشته شبانرا

دل خورشید سوراخ از سنانش عطارده مانده حیران از بنانش

چو شیر بیرقش خیزد ز لشکر ببرج شیر لرزد مهر خاور

آهی تاج جهان دارد اساسی توان از شمع خور کرد اقتباسی

نگهدارش درین فیروزه گلشن

۳۶۰

در ایوان شهنشاهی ممکن

صَفَتِ حَوْضِ وَقَازِ وَقَوْوِ بَط

چگویم وصف این حوض فلک رنگ که با دریای افلاکست یک رنگ
 درین نیلی سرا بر عرصه خاک چنین حوضی ندیده چشم افلاک
 ز آبش آب حیوان و ام خواهد خضر در وی دمی آرام خواهد
 ز موجش هر طرف دامیست پیدا مه نو صید دامش ماهی آسا
 ۳۶۵ هوای شیشه سازی کرده از یاد حبابش شیشه بازی کرده بنیاد
 بهشت آیین ز عکس زکس از جوی نموده انگین و شیر هر سوی
 حبابش انگین بخشیده و شیر باکواب قواریر قواریر
 فلک نادیده در وی صوت خوش زخود بینی سرافزای شد کیش
 صفای آبش از دل درد برده بلطف از چهره جان کرد برده
 ۳۷۰ پر از قاز و بط و قو آب شفاف چو جوهر در دل آینه صاف

بر آتش قاز و قوی خالی از قبح عیان چون قطعه‌های ابر در صبح
 بطر عنا بروی آب صافی نهاده سینه درد را شکافی
 گشاده چشم و گردن بر کشیده چو فا و یای صافی بر جریده
 وقوع قوبحوض آسمان فام چو برف صافی اندر سیمگون جام
 ۳۷۵ نرند هر لحظه چون بر آب منقار بگردش دایره خیزد زیر نگار
 غریمت خوان مگرد آب شد بط که از موجش عیان بر دور شد ^{خط}
 عیان منقار بط در آب صافی چو کلک بنده در دریا شکافی
 معلق زن بحوض از هر طرف بط چو از باد مخالف ز ورق شط
 پس آنکه در یکی روضت و باغات که هر یک جنت اعلاست درختات
 ۳۸۰ یکی باغ دلاری پر اشجار که سید میک آنرا بوده سرکار

دگر یک روضه شه نعمه الله که خواند خوشش خاک ر شاه
 دگر یک روضه قاضی ضیادین که از خوب است چون بتخانه چین
 دگر یک روضه از عیب عاری نرسید میزای سبز و آری
 دگر یک باغ کجش آمده نام که از قاضی ضیادین دیده اتمام
 ۳۸۶ از آن شد ذکر این باغات مجمل که رفته پیش ازین و صفش مفصل
 بحر مخزن الاسرار ازین پیش مفصل گفته ام در نامه خوش
 چو در آن بحر سحر آیین تمامی نمی گنجید بعضی زین اسامی
 درین بحر طرب انگیز پر حال نمودم نظم فهرستی باجمال
 چنین باغی بدین ترتیب و تزیین
 مبارکباد بر فرمان ده دین

دُعَا

۳۹۰ ہیا عبدی کہ داد عیش دادے مگر ہمای غم از خاطر گشادے
 ز سیر باغ شاہی یافتی کام کنون کز باغ بیرون می نہی کام
 بر آوردست و بگشا از زبان بند سخن را باد عای شاہ پیوند
 الہی تا باغ از فیض نوروز بعیش آید نسیم عالم افروز
 چراغ دولت شہ باد روشن بآیین گل سوری بگلشن
 ۳۹۵ گل ارچہ نیست بیش از چند روز کہ دارد مشعلش تاجی و سوزی
 چراغ دولت او تا قیامت بماناد از ہر آسیبی سلامت
 نسیم عدل او ہر جا وزان باد
 بہار دولت او بی غزان باد

صَفَتِ شَبِّ رُوحِ پُرورِ رُوحِ گسَتر
 که نَوَابِ کَامِیَابِ دُزایوانِ دُولتخانَه
 جَعْفَرِ آبادِ بودند و این بَنده بَسَعَاتِ
 زَمینِ بُوَسِ رَسید

تعالی اللہ چہ شب بود این شب دوش که دریا های دولت بود در جوش
 شبی فرخنده تر از عید نوروز با نوار سعادت عالم افروز
 نسیم نو بهاری در وزیدن ریا حین بهشتی در دمیدن
 هوای دلکش اری بهشتی معطر از ریا حین بهشتی
 سر زلف شب اندر مشک سیاهی فلک رقصان چو آهوی خطائی
 نسیم نرم رو پیشی* گرفته بارواج قدس خوشی گرفت
 دمیده بوی مشک از نافه خاک گریبان هوا از لطف آن چاک

۴۰۵ هواگیسوی شب را شانه کرده با فسون عقل را دیوانه کرده
 کواکب بر فلک در سرمه سایی و زان چشم جهان را روشنائی
 سپهر جوهری دکان گشاده همه سرمایه بر دکان نهاده
 فلک مانند صورتخانه چین زمین از روشنی افلاک تزیین
 سپهر حقه بانر^{*} در دی آشام چو شب با زان فشانده آتش انکام
 ۴۱۰ چو صورت باز گردون سبک رو برون آورده هر دم صورتی نو
 لطافت‌های باد عنبر افشان معطر کرده گیتی را گریبان
 بدشت از شوق باد فو بهاری معلق زن غزالان ستاری
 صبا مستانه رقص آغاز کرده برخ درهای دولت باز کرده
 سرفرمان دهان هفت اقلیم رکابش خسرو از اطوق تسلیم

۴۱۵ بدولت بر سر مسند نشست زر گلهای سعادت دسته بسته
 در ایوان شهنشاھی ممکن برویش دیده اقبال روشن
 خوشا ایوان ملک جعفر آباد که از سبعا شدادش رسته بنیاد
 گذشته پایه اش از عالم خاک رسیده بام او بر سقف افلاک
 فلک خود را بسقفش باز بسته ز بامش عرش بر کرسی نشسته
 ۴۲۰ مردم کنکر او سایه افکن چو صفهای مژه بر چشم روشن
 چو خورشید ست از بس ارتفاعش ز کنکر هر طرف خط شعاعش
 نگارستان چینی شرمسارش خرد حیران سقف ز رنگارش
 ز سقفش روح قدسی گشته محظوظ که هر یک تخته اش لوحیست محفوظ
 زهر تیری که بر سقفش هویدا است نورد اطلس چرخ معلی است

۴۲۵ ستونهای سرافرازش فلک سای چو انوار معارف خاطر آرای
 ز نور آمد علمها سر کشیده سرش بر او ج علیین رسیده
 در و دیوارش از جنت نمونه ز شاخ و برگ و مرغ گونه گونه
 ز اسلامی فرنگی رفته در تاب کز آن خط خطا خورده بهر باب
 خطایی هر طرف بگشوده صد گل هزاران مرغ و وحش گشته بلبل
 ۴۳۰ نشسته مرغ بر شاخ خطایی تو گویی میکند دستان سرائی
 ز فصالی هزاران فصل تصویر نموده نوک کلک مملکت گیر
 پری و آدمی اندر مقابل یکی جان کرده یغمادگیری دل
 بلی در بارگاه پادشاهی نقوش جن و انس و مرغ و ماهی
 بدین معنی بود کز جود عامش سلیمانست و جن و انس رامش

۴۳۵ بهر سو مانوی کلکی مهندس رقم کرده یکی زیرینده مجلس

بهر جانب ز صورتها شیرین

شده منسوخ صورتخانه چین

صُفَتِ شیرین و فرهاد و کوه بیستون

نر یکسو مجلس شیرین و فرهاد کشیده کلک شیرین کار استاد
 پری خساره شیرین شکر خند نر روی لطف با جان کرده پیوند
 بسوی بیستون رفته سواره اثر کرده غمش در سنگ خاره
 ۴۴. گرافنی کرده سرو سایه دارش سقط گردیده باره* زیر بارش
 نهاده زیر بارش کوهکن تن گرفته کوه سیمین را بگردن
 چو شیرین از سبک روحی نشان^{شت} آنگویم کوهکن بارگران داشت
 فضای کوه و جوی دلدیزش نمود اربهشت و جوی شیرش
 نر یکسو جوی شیر اندر روارو نر یکسو صورت شیرین و خسرو
 ۴۴. بنوک تیشه فرهاد هنرور نموده روی خار را مصرع
 بروی سنگ از تمثال شیرین زده از بهر خسرو فال شیرین

بیکیجا خامه نقاش استاد نموده صنعت شاپور و فرهاد
شده کلک مصور کوه پردان زرده مانند مانی لاف اعجاز
زجان کوهکن انگیخته سنگ زخونش داده روی لاله رنگ

نه لاله بود سر بر کرده از کوه

۴۵۰

دل فرهاد بود و کوه اندوه

تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب

دگر تمثالی از شیرین و خسرو که نتوان یافت مثلش در قلمرو
 درون آب شیرین شکر خند گلاب ناب را پیموده بر قند
 تنی از لطف چون کلهای گلشن درون آب آتش کرده روشن
 ز حلقه حلقه کیسوی پر از تاب فکنده صد هزاران شست در آب
 ۴۵۵ زلال از کیسودیش در اضطرابی حباب و موج را زان پیچ و تاب
 درون آب آن خورشید آفاق چون نقش دلبران در چشم عشاق
 بتن شبگون پرندش خاطر افروزا شب قدر آمده باروز نوروز
 شبی خورشید از جیش دمیده میان صبح روشن آرمیده
 شبه سیمای برتری بسته بر تن بر اندوده شبی بر روز روشن
 ۴۶۰ درون چشمه آن شیرین کرشمه نبات انگیز آب از طرف چشمه

دمیده در خور شب دیز چابک نباقی چون خط خوبان نازک
 فرو آورده سر بر سبز شب دیز چو خال عنبرین بر خط نوخیز
 بسوی چشمه گلگون رانده خسرو بروی صبح مهر افکنده پرتو
 گزیده خسرو انگشت تحیر بسیم ناب خننه کرده از در

بپروین از ملال انگیخته جوش

۴۹۱

ز حیرت تا قیامت ماند خاموش

تصویر مجلس بزم

نرمجلسه‌اگر یک مجلس بزم که هوش از حیرتش گردد سبک‌نم
بتان ماه روی حور پیکر بهم آمیخته چون شیر و شکر
رفیقان برخلاف اهل عالم نشسته تا قیامت شاد با هم
نگنجیده دوی شان در میانه بیک روی و یک رای نشانه

نشسته خوب رویان دلاورین

۴۲۰

چو مهر یار در دل عشرت انگیز

تصویر شکارگاه

دگر یک مجلس صید و سواری بهم در جلوه شیران شکاری
 پلنگان جلوه گر با شرنه شیران پلنگ و شیر مغلوب دلیران
 شکار انداز ترکان کماندار چو چشم غزه ناک جادوی یار
 غزالان خطائی در تنگ و دو سواران شکاری در روار و
 ۴۷۵ مصور صورت نخجیر پرداخت بدان گونه که نتوان مثل آن ساخت
 ز سیر و نمیسیر رنگ نخجیر بهم آمیخت گویی شکر و شیر
 پلنگانرا نموده پشت پر خال نموده نقطه ریزی مرد و مال
 مهیا کرده کلک سحر پرداز در آن فرخنده سطح مانوی ساز
 بهر جانب ز رو باهان روی برای تازیان برگ عروسی
 ۴۸۰ بهم گور و گوزن و شیر هم دوش ز قصد یکدگر گردیده خاموش

بتان بر آهوان از ناز را نده ز حیرت چشم آهو باز مانده

خدنگ خوب رویان شکاری چو مژگان غزالان تزاری

ز هر جانب سواره گل عذاری

بصید انداختن چایک سواری

تصویر چوگان بازی

دگر یک جایگاه گوی بازی بتان چوگان بکف درخشان بازی
۴۸۵ بچوگان گوی گردان را سروکار چو دل سرگشته اندر لعل دلدار
بتان در گوی بازی شاد و خرم هلال آسا بچوگان باختن خم
هلالی غنغان کشور آرای
بچوگان گوی را بر بوده انجای

تصویر باغ و سیر جوانان دران

ز یکسو نقش باغ و شکل بستان بت گلچهره در سیر گلستان

بهار و سبزه و سرو و لبلب جوی

نشاط انگیز از خوبان دلجوی

تصویر مجلس یوسف و زلیخا و دست بریدن زنان مصر

- ۴۹۰ نزد یگر سوی تمثال زلیخا که بنشسته بلبهای شکر خا
یکی ز پینده مجلس ساز داده بتان مصر را آواز داده
بآیین پری خوانان ساحر پری رویان مصری کرده حاضر
بدست هر یکی تیغ و ترنجی چو خور طالع شده یوسف ز کجی
پری رویان مصر از حسن طالع شده حیران خویش از روی واقع
۴۹۵ با ستغنا خرامان گشته یوسف بهر گامی نموده صد توقف
ز روی انگلیخته صد غم گل ز روی آویخته مرغول سنبل
رخسار روشنتر از باغ بهاری خطی خوشبو تر از مشک تناری
قدی دلکش تر از رعنا صنوبر ز بس ز پیندگی چون نخل نو بر

لب شیرین تکلم ناگشاده سوی خود آرزو را نه نداده
 دهان از ذره کم بی گفتگویی میان باریکتر از نصف مویی
 بسر از تاج شاهی شعله نور بنورش پرتو خورشید مستور
 بزرین آفتاب کف گشوده کلیم آسا ید بیضا نموده
 پری رویان همه مایل بسویش نهاده دیده از حیرت برویش
 گشاده چشم و لبها جمله خاموش بدینسان تا قیامت مانده بهوش
 ۵۰۵ قریح و تیغ اندر مشت سیمین قلم کرده بتیغ انگشت سیمین
 قریح و پنجه ناکرده زهم فرق نموده پنجه خور در شفق غرق
 قریح پنجه سیمین بریده بعینه همچو فرگس پیش دیده
 زلیخا زیر لب او را دعاگوی ز لعل دلپذیرش آرزوجوی

مصور کاینچنین صوت گشوده هزاران حسن بر یوسف فروده
 ۵۱. بمو کرده رقم شکل میانش سرمویی نموده ازدهانش
 بتان مصر بادست بریده قلم بر حرف عقل و دین کشیده
 هزاران آفرین برخامه سنجی که بنموده بدینسان دست بخی
 همانا صورتی زنیسان که انگشت بآب زندگانی رنگش آمیخت
 مگر جان کلک او در آستین دشت
 که صورت جمله جان راستین دشت

تتمه حکایت مجلس بهشت آیین دزایوان

۵۱۵ بدین ترتیب مجلسهای زیبا که چشم از نقششان نبود شکوبا
 یک از یک به بآینی که باید بهر صورت که بینی دلر باید
 نه ایوان رشک صورتخانه چین بهر صورت مقید صد دل و دین
 درین ایوان شهنشه آرمیده چو نور اندر نگارستان دیده
 همه خانان و سلطانان اطراف سران و سروان قاف تا قاف
 ۵۲۰ سراسر غرقه اندر گوهر و زر ازیشان مملکت را زیب و زیور
 وزیران امین در موشکافی دبیران عطار درای کافی
 نشسته سر بلند از دولت و دین بجای خویشتن هر یک بتمکین
 حکیمان در حدیث حکمت آمیز ندیمان از لطایف عشرت انگیز

مرا هم بخت و دولت یاری کرد درین مجلس شهم یاد آوری کرد*
 ۵۲۵ طلب فرمود و نزد یک خودم خواند بلطفم بر بساط قرب بنشاند
 چو دیدم عالی از عز و تمکین همه دانش همه دولت همه دین
 فروغ نور ایمان در جبینش کلید کارها در آستینش
 دماغ روح از خلقش معطر چراغ عقل از رویش منور
 فروغ مهر از رای منیرش رموز غیب ظاهر از ضمیرش
 ۵۳۰ قوی دستش بتایید الهی بزیر حکمش از مه تابماهی
 بحالم لطف بیش بیش فرمود برویم غنچه امید بگشود
 چنانم زنده کرد از لطف بی مر که خواهم زنده بودن تا بحشر
 مرا لطفش بگو یاری زبان داد ترا غمهای زمان خط امان داد

بلطف آن آفتاب ذره پرور دلم را ساخت چون خوشید انور
 ۵۳۵ بهر حرفی که از لعلش شنوادم دعای تازۀ زیر لب سر و دم
 همی گفتم نهان کای خسرو دین فدایت صد هزاران جان شیرین
 تویی شاه و پناه اهل عالم مباد! از سر من سایه ات کم
 چنین کرد دولت آسوده حالیم بیمن لطفت ایمن از ملا لیم
 مدام آسوده از غم باد حالت مباد! از گردش گرد و نملالت
 ۵۴ سر اعدا بخاک افکنده تو همه شاهان عالم بنده تو
 جهان عز و تمکینی ز توفیق پناه دولت و دینی بتحقیق
 جهانی اینچنین فرخنده باد! پناهی اینچنین پاینده باد!
 بشرق و غرب کلکت حکمران باد بچین و روم فرمانت روان باد

ابد پیوند باد دولت تو ولایت گیر عالم صولت تو
 ۵۴۵ مثال مجلسست بر چرخ خضر بکملک لطف حق بادا مصور
 گل اقبال قوا از نقش تقدیر همیشه تازه چون کلهای تصویر
 زهی دولت که خاک این درم من غلام این شه دین پرورم من
 مباد اهرگرم زین در جدائی بدیگر در مبادم آشنائی
 بود کامم برین در جان سپردن مراد من درین درگاه مردن

۵۵۰ مرا درگاه شه محراب جانست

پناه از فتنه آخر زمانست

صفت گنبدی منبت کاری

بدین زبیدگی ایوان شاهی که دادم شرح اوصافش کماهی
 بود سر لوح دیوان سعادت فلک را بردش روی ابرایت
 بر اطرافش بناهای معلی وزان هر خانه شنبیتی است غرا
 خصوصاً گنبدی جنت مرشتی که در دنیا است فی الواقع بهشتی
 ۵۵۵ بدهر آن گنبدی را نیست مانند که با جان خشت خشتش را ست یونند
 هوایش نفحه بال فرشته گلش از شیر جانها سرشته
 بسقفش شمشه از جام مصفا به شکل شمس بر چرخ معلی
 بجامش شیشه صافی مرتب مهست و هاله و ابرست و کوکب
 ز مرد کون ز جایش آسمان تاب خضر از چشمه ظاهر گشته با آب
 ۵۶۰ زهر یک شیشه زرد فروزان نهاده مهر بر دل داغ سوزان

زنبلی شیشه اش گردون جگریش که دیده صد شکست از وی بخویش
 ز گلگون شیشه اش یاقوت در تاب* که افزونست از و در رنگ و در آب
 بگرد مهر و ش جام مدور بروی لاجورد خاص از زهر
 بنوک کلک نقاش هنرمند پری و ابر باهم داده پیوند
 ۵۶۵ ز زرب ناب گرد شمسه تاجی شعاع انگیز گشته آفتابی
 چو شمس آن شمسه از بس ارتفاعش زهر بال پری خط شعاعش
 خطی بر دور گنبد لاجوردی چو دریای محیط از گرد گردی
 محیطی آسمان کون رنگ آتش منبت نقشها بر رو حبابش
 بروی آن محیط فیض آثار منبت نقشها چون کف بدیدار
 ۵۶۰ ز گج بر لاجوردش گل بریده گل نسرین ز نیلوفر دمیده

نه گنبد آسمانی عالم افروز منبتهاش چون گلها بنوروز
 غلط گفتم نه گل نازک سحابیست که بر سقف و سپهرش پیچ و تابست
 بعکس چهره خوبان ایام گلش کافورگون و بوم کلفام
 گلستان نیست در چشم جهان بین بروی لاله و گل رسته نسرين
 ۵۷۵ بقالب ریخته گلهای دلجوی چو در صحن چین گلهای خود روی
 منبتهای او شیرین تر بنیاد چو آن قرصی که ریزد مردقناد
 بهم ابرو فرنگی گونه گونه ز سیم رخ آمد و اثر در نمونه
 خطائنها بروی سقف پیدا چو انجم بر سپهر عالم آرا
 گلستانی ز حسن سعی معمار درو نیلوفر و گل رسته بسیار
 ۵۸۰ گل او ایمن از باد غزانی مصون از حادثات آسمانی

خجل از لاله او لاله باغ ز رشک آن نهاده بر جگر داغ
 میان ابر اسلیمی پدیدار چو ماهی زیر موج بحر خاگر
 مدور سقف او چون چشمه صاف چو موج او را مقرنسها بر اطراف
 بهر طاقش فروزان تابدانی ز عین روشنی چشم جهانی
 ۵۸۵ ز عشقش چرخ را بر سینه داغی ز جامش ملک را روشن چراغی
 در و دیوار او آینه کردار بتان از عکس در روی نقش دیوار
 صفای فرش او از حد زیاده ز سقفش عکس بر فرش افقاده
 در زینده اش آرام دلهای ز زلفش نهاده دام دلهای
 هنرمندان بکلک مانی آثار
 نموده نقش مجلسهای پرکار

تصویر رزم

۵۹۰ یکی مجلس نمودار مصافی دولشکر را بشت کین طوافی

نه مجلس گلستانی ساز داده که مرغ روح را پرواز داده

ز یکسو تاجداران صف کشیده بفرق از تلجشان گلها دمیده

ز کسوت های روی اندگرسوی کدو زاری عیان کرده بهر سوی

علم با بیرق ملگون مصور گلستان فروزا فراخته سر

۵۹۵ نموده از سپر صد جا نمودار پیر از گل های خطی کرده گلزار

چو گلبن جنگجویان کمر بند کله خود پیر از خون غنچه مانند

بجای آبلگون شمشیر فولاد کشیده نقش سوسن های آزاد

بسر جوشیده خون از تیغ پرفن عیان تاج خروش از فرق دشمن

همای تیغ گشته استخوان خای برای استخوان پیران بهر جای

۶۰۰ فی نیزہ چو خوبان کمر بند درون سینه با جان کردہ پیوند
شده تیریلان از دل گذارا بہ تیزی کردہ زدہ در سنگ خارا
دلی را گر ز پیکان عقدہ بود بہ پیکان دگر آن عقدہ بگشود
یکی را دست و تیغ افتادہ بر خاک یکی از تیغ خود و تارکش چاک
یکی بر خصم را اندہ تیغ فولاد دگر یک دگر نیز از تیغ بیداد
۶۰۵ یکی را تیغ کین کردہ دو پیکر دگر یک را حمایل تیغ در بر
مخالف از تُفک انگیختہ دود ولی زان دود چشمش گر بہ آلود
بہ نیزہ قرکتاز تاجداران گر نیزان روی از ہر سو هزاران
مخالف با تُفک افسردہ بازار
باہ واپسین اورا سرو کار

تصویر شکارگاه

دگر یک مجلس صید افکناست که جوالانگاه صدچاپک عناست
 ۶۱۰ زهر جانب دوان چاپک عنانی خدنگ افکن بت ابرو کمانی
 یکی بر سبز خنکی آسمان وار فروزان کرده چون خورشید رخسار
 بزیر شهبازی ابلقی رام چو شه کامد یکامش خوش ایام
 جهانگیری کمیتی را عنان گیر چو دست شاه با کلک جهانگیر
 بگلگونی بتی در جلوه ناز نموده از شفق ماهی سرافراز
 ۶۱۵ شباهنکی برو شوخی شب افروز شب قدری صباحش روز نوروز
 مهی بر نقره خنکی پرتو افکن چو خورشید عیان از صبح روشن
 در ابرو چین فلکند هر پری و کمان پر کرده برانداز آهو
 سیه چشمان بر آهو خوش رانده ز غمزه تیر بر آهو نشانده

به تیر غزه* ترکان تتاری نشانده بر شکاری تیرکاری
 ۶۲ هزاران گور و آهودر تک و بوی شکار افکن صف آرایین به سوی
 گران از زخم پیکان گشته دلش بدندان گور کنده از پی خوش
 به نیزه خرس را گردان ر بوده
 بچوبش ذوق چوبانی فروده

صفت قیق اندازے

دگر یک مجلس چاک سواران دل گردون شکاف از تیر باران
 باھنگ قیق یکران جہانده خدنگ از قوس گردون رسانده
 ۶۲۵ شدہ چوب قیق شمع از پی جمع بگردش تیر چون پروانہ بر شمع
 پری رویان زہر جانب کما فلش پری از حملہ ایشان عناقش
 بگردون روح عاشق پای کویان کہ نبود جی نصیب از تیر خوبان
 خدنگ خوب رویان آسمان رو بہر سو عشق بازان در تک و دو

کہ چون تیر بتان باز آید از اوج

نیفتد بر زمین از جوش آن فوج*

صَفْتِ فَنِّ تَصَوُّرٍ وَ اشْعَارِ بِتَجْرِيفِ دَسْتِ وَقَلَمِ شَاهِ جَهَانْگِیَرِ

۶۳۰ بدین ترتیب مجلسهای تصویر که وصفش ناید از خوبی بتقریر

هنرمندان سحرآیین کشیده ز نوک خامه جان در تن دمیده

عجب فنی است این فن دلازای که دل را میرد در دیدن از جای

بدور شاه این فن شد جهانگیر که بی مثلست خود در فن تصویر

هنرمندان که گرداگرد اویند درین فن یک بیک شاگرد اویند*

۶۳۵ بعهدش صد چوبه زاد آمد و رفت دو صد شاپور و فرهاد آمد و رفت

از آن شد شهرت شاپور بسیار که در عهدش نبودی مثل در کار

بعهد خسرو ارمی بود شاپور بدین صورت نمیکردید مشهور

هر آن نقشی که کرده بر جریده قلم بر صورت مانی کشیده

ز حیرت کو قلم را رانده در کار هنر مندان نشسته رو بدیوار
 ۶۴۰ در آن دم کو کند نقاشی آغاز قلم از پر جبریلش شود ساز
 ز بس تردستیش در کلک تصوّر چکد آتش ز کلک مملکت گیر
 چکد از نوک کلکش آب حیوان عجب نبود که یابد صوتش جان
 نه تصویر وی از جان بی نشانست که تصویرش ز سر تا پای جانست
 کشد هرگاه نقش چشمه بر سنگ فرزاید حیرت مانی و اثر انگ
 ۶۴۵ کشد ز انگونه آب از کلک پر تاب که مانی تشنه لب برگردد از آب
 چو موی خامه اش گردد ز آلود نماید خامه او شمع بی دود
 کشد چون مرغ را در مجلس جمع پرد آن مرغ چون پروانه بر شمع
 فلک آراسته بر حسب دلخواه برای زیر مشقش تخته ماه

اگر گیرد بکف کلک هنر را قلم گیری کند دور قمر را
 ۶۵۰ قمر گردد ز هراقت سلامت نه بیند سلخ تار و ز قیامت
 گر از خورشید انگیزد نمودار شود ایمن زمانه از شب تار
 کشد در آفرینش کلک بینش نماید آفرینش آفرینش
 الهی تا رقم از ملک هستی است قلم را صورت ملت پرستی است
 قلم اندر بنانش حکم ران باد چو تیغش حکم بر عالم روان باد
 ۶۵۵ بهر صورت که فتح آید پدیدار بود از جان و دل او را هوادار
 هنر را روی در درگاه او باد
 هنر و را بعهدهش آب رو باد

تَمَهُ اَوْصَافِ عِمَارَتِ وَبَاغِ دِیَوَانْخَانَهُ هُمایُونِ

نرهی فرخ بنای عالم آرای که در عالم ندیده کس چنان جای
 بهر یکجانبش ایوان دیگر جهان آرا نگارستان دیگر
 مصفا حوضهای کوثر آیین مطراً باغهای خلد تزیین
 ۶۶۰ نر یکسو باغ دیوانخانه در پیش که از باغ ارم صدره بود بیش
 هوا و آبش از دل میرد زنگ درختانش فلک را میدهد رنگ
 دماغ از بوی گلهايش معطر ریا حینش ریوده هوش از سر
 نرستان بهشت او را دلیلی که از هر سوی دارد سلسبیلی*
 گلستان عرام از سوی دیگر که با باغ بهشت آمد برابر
 ۶۶۵ بهر ایوان که آید در مقابل شود آئینه بختش مقابل

رسد دل را دران قصر مشید زهر ایوان او فیضی مجدد
 نمایم سحری اندر رنگ اعجاز زهر ایوان کنم وصفی بایجاز
 نزد یوانخانه چون بیرون نهی پای زگلزار حرم گردی دلارای
 ره افتد اولت از بخت عالی بایوانهای شرقی و شمالی
 ۶۲۰ د و ایوان رو بمشرق پهلوی هم بود آراسته همچون دو عالم
 دو طاق عالم آرا چون دو ابرو بهم آراسته پهلوی به پهلوی
 د و ایران عجب بی مثل آفاق عجبتر اینکه هم جفتست و هم طاق
 بلند و با هوا چترن چرخ اطلس زبس پاکیزگی چون عرش اقدس
 نزد یگر سوی ایوان شمالی بلند و جان فرا چون طبع عالی
 ۶۲۵ چو چشم از دیدن دلدار روشن بتصویرات گوناگون مزمین

نر صورتهای دلکش نور دروی بهشتی صد هزاران حور دروی
 بیامش کرده ایوان دگر ساز که بر ایوان کیوان میکند ناز
 بریده نقشها بر لاله گون بوم چون نقشی کان بود با کلک مرقوم
 بریده در کمال خوش نمازی نر گچ اسلیبی (ابر و خطایی)*
 ۶۸۰ درو هر گونه نقشی ساز داده که جان رفته از تن باز داده
 نموده شکل کوه و آب جاری درو با جانورهای شکاری
 بهم شیر و گوزنش خاطر ارای هربرو گا و گنجش حیرت افرای
 پاک و رنگ در رنگ زد و گیر بهم آمیخته چون شکر و شیر
 غزالان چون سیچ چشمان چینی همه در عین لطف و ناز نینی
 ۶۸۵ نر بازه مست بر و باهان روی چو ارباب طرب روز عروسی

عقاب و بازو شاهین بهر تاراج زده راه تذرو و یک و دراج
 بط از بازو تذرو از چرخ نالان چو از ترکان شوخ آشفته حالان
 کلنگ از چنگ شاهین ملذذ در تا نموده خویش را از اوج پرتاب
 عقاب* از زلف مشکین عشت افزای تذرو از بال رنگین شعله آسای
 ۶۱۰ بدینسان منظر مینو سرشتی نظر گاهش چنین غم بهشتی
 ندیده دیده خورشید افور درون حوزه چرخ مدور

چنین باغ و چنین ایوان چنین قصر

مبارکباد بر شاهنشاه عصر

صَفَتْ بَاغِ حَرَمِ عَلِيٍّ عَالِيَهُ وَحُوضَهَا وَإِيْوَانَهَا

نزدیگر سوی باغ عالم آرای حرم را اندران خلد برین جای
 عمارات حرم در روی سرافراز که آمد کنکرش باعرش همراز
 ۶۹۵ نخست از باغش آرام داستانی سرایم فصلی از جنت ستانی
 پس از او صاف باغ و حوض و ایوان که یابد تازگی از وصفشان جان
 بر آرام دم ز او صاف عمارت بآیینی که گنجزد در عبارت
 تعالی الله عجب بستان سرائست بهشتی جان برشتی دلکشانیست
 ز عمر آب روانش را نشانی ولی عمری روان در شادمانی
 ۷۰۰ بحوض آبش چو کوثر در نمایش* بسان دولت شه در فرایش
 مربع حوضها از وصف بیرون نبوده مثلشان در ربع مسکون

از آن جمله یکی حوض مصفا دل از سیمین فواره کرده شیدا
 نه حوضی سیمین ماهی نجسته مربع در گلستانی نشسته
 بتن آبی قبای خورده تو قریب* که باد از تار موجش داده قریب
 ۷۰۵ غلط گفتم جهان افروز پیری نجسته طینتی روشن ضمیری
 ز عکس گل بر دل قمر قع حبابش تکه بر صوف مربع
 بگرد حوض گلها گونه گونه هم از کوثر هم از جنت نمونه
 بسان فیض آیان آب صافی ز فیضش طبع در دریا شکافی
 حباب و موجش از لطف و صفا پُر* یکی چون در یکی چون رشته در
 ۷۱۰ روان افروز حوض عشت انگیز بحوض افتاده گل از باد گلرین
 ز فواره نه گل را حد (میان گنج)* مثلثها عیان کرده بهر کنج

بعینه چون حریرین فرش دلجوی ترنج اندر میان کنجی بهر سوی
 تعالی اله عجب کنج و ترنجی ترنج از سیم و از یاقوت گنجی
 زلال سرکش از فواره سیم به پیشش سر فرود آرد بتعلیم
 ۷۱۵ سر از سیمین طبقه برزده آب هلال انگیز خورشید جهانتاب
 از آن سیمین طبقه هر مهندس بعینه صوتش را خوانده فرگس
 ز سوسن نیز هست اورانشانی که از هر سوی هست او را زبانی
 پس از حرفی که کلک نکته دان اند همش فرگس همش سوسن توان خواند
 دل از فواره اش در جوش رفته خرد در حیرتش از هوش رفته
 ۷۲ ز فواره دل آن حوض در جوش ز جوشش هوش را سیلاب در گوش
 تماش با آسیای چرخ ممسوس ز صافی آب او ناگشته محسوس

زلالش از کمال پاک چهری زمین را داده سیمای سپهری
 فلک برد امن خویشش نشانده در و حیران حال خویش مانده
 زلالش نه نما همچون خوی یار تهش همچون دل آینه آثار
 ۷۲۵ فتد گری المثل سوزن در آن آب شود در شب انزو اعمی نشان یاب
 اثر کرده زلالش در دل سنگ ز جوش عیش بر آب خضر تنگ
 چو طوطی بیدر عنا بر زده سر زهر زنگارگون برگش یکی پر
 چو جنون هر طرف بید موده ز سرو یلی آسلاست کوه
 کشیده سرو قد عالم آرای چو آه عاشقان در فلک جای
 ۷۳ چنار از هر طرف دست کشوده بر عنای ید بیضا نموده
 کشیده صف زهر جانب سفیدار چو رایات شه دین فرخ آثار

نسیم مشک بید از مشک بیزی بجیب روح کرده مشک بیزی
 صنوبر بسته دل در دولت شاه بصد دل شاه را گشته هواخواه
 ز غنچه شاخ گل شوخی دلاوینز ز گل در خرمن خار آتشی تیز
 ۷۳۵ نسیم مشک بید از جعفر آباد بچین برده برسم ارمغان باد
 ز خون در چشم دیده ارغوان حال ز بانو در زمان بگشوده قیال
 بنفشه پیش گل سر بر زمین داشت قرنفل ریخ بیای یاسمین داشت
 سمن از هر طرف انداخته سر چو پرچین طره دستار دلبر
 ز شاخ خم شده ظاهر گل ناز چو مریخ از دل عقرب پدیدار
 ۷۴۰ دخت سیب گلگون دور از آسیب بهر موسم چمن را زود و صندریب
 بفصل گل جهان را کرده خوشبوی بوقت میوه برده از همه گوی

در اطللس جلوه کرده شاخ کیلاس چو خوبان سهی قدر و زاجلاس
 نهاده برگریان نخل فوبر ز حلویی و لوزی تکه زر
 چو شفتالو برون آرد سر از شاخ شود بالعل خوبان خنده گستاخ
 ۷۴۵ که شفتالو برنگ زعفرانی بخاصیت فراید شادمانی
 چمن چون شاهدان سبز پر حال ز آلودی سیه بر چهره اش خال
 چو چشم خوابناک شوخ بادام ز جانها صبر برده از دل آرام
 در اطللس دوخته تعویذ عتاب که ایمن باشد از آفت زهر باب
 ز روی نارس سجد دور از آسیب* گرفته تکه در یکسان پی نریب
 ۷۵۰ دهان دلبران از پسته در تنگ که در یک خنده از صد دل برج تنگ
 دخت فندق از بس دلربایی سر انگشتانش از فندق حنایی

برای قوت جان از توت و انجیر شده مرغ طبیعت چاشنی گیر
 گر از گل گشته خالی صحن گلزار پذیرفته تنزل شوکت خار
 بگلشن از برای عیش بلبل ز خطمی گشته پیدا صد طبق گل
 ۷۵۵ ز خطمیهای الوان باغ روشن چو از جام حلب تا بنده روزن
 عیان از شاخ خطمیهای کلفام فروزان گشته چون بر کاخ کلفام
 ز خطمی عشق باز را امیدست که چون روی بتان سرخ و سفیدست
 شکفته خطمی خورشید سیما بسوی چتر شاهی کرده ایما
 باین معنی که در گلزار عالم ز چتر شه بود پر کار عالم
 ۷۶۰ خزان هر گلی را در کمین است گلی کافرا خزان نیست اینست
 (ز جوش لاله‌ها)* ره بر هو اتنگ چو صفهای سپاه از تاج گل رنگ

غلط گفتم چو مشعلهای شاهی شده روشن بوقت شامگاهی
 قرفل را بر میحان آشنایی بهم پیوسته اسلیمی خطایی
 که شاه مانوی کلک هنر دوست زهر نقشی که بینی مایل اوست
 ۷۶۵ بود زرگس باغ جنت آیین چو بر سیمین طبقه جام زرین
 که شربتدار شاهی بر سر دست گرفته بهر بزم عیش در دست
 غلط گفتم که بهر شاه دوران خضر پر کرده جام از آب حیوان
 بخیری خیره گشته چشم زرگس بد انصورت که بر زر چشم مفلس
 نهاد جوی بر رسم حبیبان ز خیری تکه زر بر گریبان
 ۷۷۰ چمن گردیده از خیری منور چو از سیارها گردون اخضر
 عیان هر سو گلستان فروزی وزان اندر دل عشاق سوزی

چو بیر قهای گلگون دصف شاه وز انها بسته بر باد صباراه
 خطای لاله‌ای گلشن آرای بر عنای کشیده سر زهر جای
 چو بر فرق یلان پره‌ای ابلق وزان لشکر که شه دیده رونق
 ۲۷۵ گلستان از بنفشه گشته پر حال ز نیلش همچو خوبان عرب خال
 ز شمع سبز سوسن را نشانی بجای شعله بگشوده زبانی
 از و گشته حریم باغ روشن دعای شاه کرده و رد چون من
 بدین زیندگی باغی خجسته که از گلهاش رضوان دسته بسته
 در و عالی عمارات دل‌آرای که در جنت نباشد همچنان جای

زهر سوی وی ایوانی سرافراز

۲۸۰

که گشته برمه و خور سایه انداز

صِفَتِ ایوانِ مَصَوِّرِ بت‌صویرِ غزایِ گرجی

بود زینجمله ایوانی مصور که با ایوان کیوان میزند سر
 در و صورتگران مانی آثار بکلك چابک و دست گهر بار
 کشیده صورت زریا بهر برج نمود ارغزای شاه در گرج
 دوان بر قلعه‌ها ترکان سرکش بدانگونه که سوی مرکز آتش
 ۲۸۵ کمند افکن دلیران جها نگیر ز چستی رخس گردونرا عنان گیر
 به پنجه کرده برج و باره را پست ز انکشتان کلید فتح در دست
 ز تیغ غازیان خون در دوا دو بآیین شفق گردد مه نو
 بت و بتخانه را درهم شکسته کشیشا فرا بخواری دست بسته
 هجوم غازیان مملکت گیر بسوی کهنه دیر و راهب پیر
 ۲۹۰ کشیده پیر را از دیر بیرون زحل طالع شده از طعن گردون

به پشت خم دوان پیر گرانبار ز ریش در کف غازی دم افسار
 نبود آن ریش تا نافش کشیده که ز تار از زنج بودش دمیده
 پری رویان گرجی دست بر روی نموده و روی شاه از همه سوی
 همه بگشوده انگشت شهادت نشان داده بحراب عبادت
 ۷۱۵ بهر قلعه شهنشاه جوا نبرد نموده آنچه باخبر علی کرد
 صلیب و برهن را برده ناموس صنم را سرنگون کرده چونا قوس
 دوان هر گوشه شیران صف آرای برون آورده گبران ز هر جای
 قیامت قامت از زن علامت رخی تابان چو خورشید قیامت
 ز بس تنگی که بوده در دهانشان نبرده هیچکس ره بر زبانشان
 ۸۰۰ مصور گشت از کلک هنر زای پری رویان گرجی را رخ ارای

ز بالاشان بلطف گونه گونه نموده نخل مریم را نمونه
 ز تار زلفشان بنموده ز تار نموده روز روشن در شب تار
 نموده خامه سنجان ز مانه ز گیسویشان چلیپا را نشانه
 قلم از موی کرده مرد سا حر میا نشانرا ز موی کرده ظاهر
 ۸۰۵ میان چون رشته مریم نموده مره چون سوزن عیسی گشوده

بهشتی اینچنین بر حسب دلخواه

مبارکباد یا رب بر شه نشانه

صُفَتْ قِصْرِ جُهَانِ نَمَائِیْ که بر سَرِ دُرِ جَانِبِ مِیْدَانِ اَسَبِّ سَاخْتِه اند

شبی دلجوی همچون موی دلدار مرادیده بخواب و بخت بیدار
 چنین دیدم که هشتم ماه تابان در اوج اندر پی ماه شتابان
 دل امیدوارم بود بی تاب که کی ظاهر شود تعبیر این خواب
 ۸۱۰ درین بودم که خواهم داد تأثیر یقینم شد که جز این نیست تعبیر
 بیان این حکایت آنکه روزی که در وی بود از دولت روزی
 شه سیار هجیش مهر مسند چراغ دوده آل محمد
 بزم جنت آئینم طلب کرد بحالم لطفهای بس عجب کرد
 پس آنکه بانشاط بیش از بیش بسیر باغ شد از مسند خوش
 ۸۱۵ اشارت شد که در سلک غلامان بخدمت برزغم من نیز دامن

بفرمان بنده هم جستی نمودم قدم بر خلد و سر بر چرخ سودم
 بفرق سر نمودم فارغ از غیر همه باغ حرم در خلد متش سیر
 بهر سر منزلی کردم گذاری در و کردم ز نقد جان نثاری
 بهر روضه که چشم خود گشادم دعای از ته دل ساز دادم
 ۸۲۰ درین اثنا شه خورشید سیما بسیر بام قصرم کرد ایما
 بر آمد شه بران قصر همایون چو خورشید برین براوج گردون
 من اندر پی روانه پایه پایه چنان کا مندر پی خورشید سایه
 بتمکین آفتاب آیین روان شاه من اندر پی سریع السیر چون ماه
 روان در خلد متش پاکیزه کیشان کمینه بنده هم در سلک ایشان
 ۸۲۵ یقین کرد آنکه میدید اینچنینم که من از پی روان شاه دینم

مرا چون این سعادت شد میسر نمیگرددم ز بخت خویش باور
 بیادم آمد آن خواب دلفروز که ظاهر شد مرا تعبیرش امروز
 تعالی الله چه قصری آسمان رس که سوره کنکرش بر چرخ اطلس
 نخستین پایه او بر نهم بام ملائک در دروازه اش جسته آرام
 ۸۳۰ فلک زان قصر بر جان منی داشت که از هر زینۀ او زینتی داشت
 ز بامش روح قدسی گشته محظوظ که مشرق تا مغرب هست ملحوظ
 بر آید هر که بر بامش در ایام شود ظاهر برو راز نهم بام
 گشاید دل ز بس فیض فضایش فزاید جان ز بس لطف هوائش
 ببامش کنکر از بال فرشته در و دیوار او با جان سرشته
 ۸۳۵ چو سقف عرش بامش استوارست بگردش آیه الکبری حصارست

همیشه این بنا معمور باد احوالیش از حوادث دور باد ا

مبارکباد بر شاه (سرافراز)*

نرفرشاه بادش بر فلک ناز

خاتمه کتاب

الا ای خاتمه مشکین شمامه نر انفاست معطر گشت نامه
 نر آثار بت حقایق آب رویافت نر امدادت معانی رنگ بو یافت
 ۸۴۰ سر نر لف عروسان معانی نر لطف تست در عنبر فشانی
 چو سرو اندر سمن زار خطایی همایون سایه ات در مشکسایانی
 بدستم همچو انگشت شهادت نشان دادی بگلزار سعادت
 سعادت یافتم اول نر توحید پس آنکه دادیم در نعت تائید
 شد از نعت رسول و مدح حیدر سعادت های جاویدم میسر
 ۸۴۵ پس آنکه پایه ام از فکر صایب فرو دی از عطار در مناقب
 شد از مدح ایمنه خاطر م شاد که از روضات رضوان میدهد یاد
 پس آنکه در دعای حضرت شاه فرو دی پایه نظم بدلخواه

بامدادت شدم عمری گهر سنج نهادم از معافی کجی بر گنج
 در نظم که پیش از چل هزار است نر باران عطایت آبدار است
 ۸۵۰ نخستین کن قصاید میزددم شدم در منقبت گوی مسلم
 پس آنکه چون زردم از مثنوی سر نهادم خمستین اندر برابر
 نظامی* را و خسرو را دگر بار حیاتی تازه بخشیدم ز اشعار
 گهر از مظهر اسرار سغتم جواب مخزن اسرار گفتم
 فسون از جام جمشیدی دمیدم قلم بر خسرو شیرین کشیدم
 ۸۵۵ بکاک آبدار و طبع موزون کشیدم صورت لیلی و مجنون
 شدم افسانه گوی از هفت اختر چنان کاحسنت گفتش هفت پیکر
 ز آیین سکندر راز گفتم بتجدید آن حکایت باز گفتم

چو شد از خسته نظم عالم افروز بر آنم داشت طبع معنی اندوز
 که من بعد از حکایت‌های کاذب به بندم لب بهمن فکر صایب
 ۸۶۰ دروغی چند را ناکفته گیرم دری چند دغل ناسفته گیرم
 باستغفار چون تدبیر کردم تخلص بعد از آن تغییر کردم
 ز تاریخ و حکایت گشته دل سرده شدم توحیدگوی از جوهر فرد
 کتاب حکمت آیین ساز کردم حقایق را بیان راز کردم
 پس آنکه نظم کردم دفتر دره بآیینی که نتوان وصف آن کرد
 ۸۶۵ در آن احوال خود را درج کردم همه گنج حقایق خرج کردم
 پس آنکه از طرب نامه بتوفیق معارف را بیان کردم بتحقیق
 پس آنکه کردم از فردوس خود ساز جواب بوستان شیخ شیراز

پس آنکه در اصول دین باشعار ز انوار تجلی گفتم اسرار
 بهر فوبت که رایات معلا با هنگ سفر شد راه پیما
 یکی زین نامها میکردم آغاز ۸۷۰ تما مش کردمی چون گشتی باز
 شران نظمی که گفتم از سر هوش بگوش شاه با در شد هم آغوش
 درین ایام کا قبالم مدد کرد شه دین لطفهای بی عدد کرد
 بنظم وصف با غم کردم مامور نمودم نسخه زین پیش مسطور*
 ولی درّی که از این پیش سقتم بجر مخزن الاسرار گفتم
 دران بحر متین سحر بنیاد ۸۷۵ نمی گنجید نام جعفر آباد
 هوس میداشتم آن نام گفتن گهر واجب شد از این بحر سفتن
 بحمد الله که آن هم یافت اتمام رسانیدم ز آغازش بانجام

چراغ افروختم دیر کهن را زبان آموختم اهل سخن را
 نمودم لوح معنی را منقش خصوص از وصف تصویر این دلکش
 ۸۸۰ من این طرز مجد ساز کردم دری از باغ معنی باز کردم
 بیاع نظم من بستم چنین مرز پس از من گفت هر کس گفت این طرز
 ولی دارم کنون لرزان تر از بید از و یک نیمه بیم و نیمی امید
 اگر مقبول شاه افتد بیانم سر از شادی رسد بر آسمانم
 شود گم از قبول شاه فومید معاذ اله من و حرملن جاوید
 ۸۸۵ له المنة کز اخلاصی که دارم قبول شاه را امیدوارم
 چو از اخلاص باشد رو سفید درین در نیست رسم نا امید
 عقیده کز ارادت* نیست خالی شود مقبول این درگاه عالی

(چو کردم فتح بابش از ارادت
الهی باد ختمش بر سعادت)^{*}

دَاسْتَانِی کِه حُسَبُ الْحُکْمِ جِهَانِ مُطَاعُ دُرْجَوَاتِ دَاسْتَانِ شَیخِ نَظَّایِ کُفْتَه شُدِه

بِحَمْدِ اللَّهِ کِه رُوشَن شُد چِرَاغِمْ کُل اَقْبَالِ سِر بَر بَر دِ نِزَاغِمْ
۸۹۰ خِر دِ چُون بَر سَر اَر شَادِم اَوِر دِ دِلِیْلِ الْعَقْلِ قَوْلِ یَادِم اَوِر دِ
بَد اَر اَلْمَلِکِ عَقْلِ اَر اَسْتِم تَخْت نِهَادِم دِ خُورِ تَخْتِ اَز سَخْنِ خِزْتِ
سَخْنِ رَا گِر چِه پِنِهَانِ مِی سِر وِ دِم چُو کِر دِم اَشْکَارِ اَدِ سُو دِم
بُودِ گُوهرِ فِرُوشِی رَا خِرُوشِی کِه بَاشَدِ گُوهرِش دِ خُورِ دِ گُوشِی
چِنِیْنِ دِرِی کِه صَافِی تَر زَا بَسْت فِرُوشِ فِیضِ بَخْشِ اَفْتَا بَسْت
۸۹۵ فِرُوزَانِ دِر صَدَفِ اَز دِلِ پَسَنْدِی شِعَاعِشِ بَر فَلَکِ اَز سِر بِلَنْدِی
نَهْفَتِه چَنْد بَاشَدِ دِر خِیَالِمْ نَگَفَتِه چَنْد هَا نَدِ حَسَبِ حَالِمْ

در اخفایش بکاغذ چند کوشم به پنبه آتشی را چند پوشم
 پرند چین و دیبای خطایی که هست از مخزن فیض عطایی
 یکا یک از نورد نوگشاده همه ترک کرده بر کاغذ نهاده
 ۹۰۰ بدینسان تا بکی دارد نگاهش کنم امروز پای انداز شاهش
 گهرهایی* که دارم در خزانه نهان در گنجهای پنجگانه
 نثار خاک راه شاه اولی سخن کوتاه و رود راه اولی
 برون از پنج گنج حکمت آمیز همایون نامهای غبت انگیز
 عبارات فصیح جوهر فرد اشارات ملیح دفتر درد
 ۹۰۵ طرب نامه که عشرت میفزاید غبار غم ز خاطر می زداید
 همان فردوس فیاض پر انوار که از بستان سعدی شد نمودار

فروغ شمع انوار تجلی که جانرا داده و دل را تسلی
 حقایق نامه سبع الثانی که همچون هفت چرخست از معانی
 چرا ناید بمجلس شاد و خندان که گردد عرض بر شاه سخن دان
 ۹۱۰ که گر مقبول طبع شاه باشد مرا در ملک جا و جاه باشد
 و گر خود طالع باشد مددکار باصلاحش شود دریا گهر بار
 شود سیم و زرم از سکه شاه بمعنی رشک مهر و غیرت ماه
 درین گفتار نا که عقل دراک عنانم باز زد کای کمتر از خاک
 ازین گفتن ترا بهت خموشیست نه این گوهر فروشی خود فروشیست
 ۹۱۵ ترا در مجلس شاهی چه یارا که بتوانی قدم زد بی مدارا
 دران مجلس که شاه دین پناهست نخستین عقل را آرا مگاهست

همایون مجلسی فردوس آیین در آنجا روشنی از دانش و دین
 شه نشسته بر سر مسند نشسته گشاده ملک و راه فتنه بسته
 نهاده تاج شاهی را بتارک چو بسم الله برفرق مبارک
 ۹۲۰ ز رویش روشنی در چشم امید فروغ جبهه اش تا ماه و خورشید
 فلک برگرد چرخش گشته از دور چو بر بالای کعبه بیت معمور
 رسانده هر زمان در معرض عرض که السلطان ظل الله فی الارض
 جهانرا آسمان در شیشه کرده بدست حاجب بارش سپرده
 زد و شش لمعه زن انوار اقبال بدان گونه که از دوش ملک بال
 ۹۲۵ نسب تا مصطفی بنهاده معراج حسب تا آسمان افراخته تاج
 زرایش شرع و دین را رفیق و یار ز حفظش ملک و ملت دور از آسیب

بهار عدلش از گل‌های اقبال جهان را کرده از فردوس تمال
 فتاده فتنه در یک گوشه بی تاب هوای آن بهارش کرده در خواب
 سعادت از جینش داده پرتو رسیده هر زمانش دولتی نو
 ۹۳۰ دل و دست مخالف را شکسته موافق از مخالف باز رسته
 زمین بوسش معلى آستانان همه شاهان و سلطانان و خانان
 ز خاک در گهش شاهان شرفناک ز بس سائیدن رخها بران خاک
 ز نقش روی شاهان خاک آن در چو کمخای خطایی مَصَوَّر
 بساط عدل و احسان برگشاده رعیت پروی را داد داده
 ۹۳۵ زده از خطبه اثنی عشر دم فروغ سکه اش خورشید عالم
 قرار گرفت اقلیم داده بآن امید و این یک بیم داده

بجیشی جوش ترکستان نشانده بگردهی گردهندستان فشانده
 برای کار مغرب رنگ داده قرار کار روم و رنگ داده
 بتدبیری زرای فیض گستر عرب را چون عجم کرده مستخر
 ۹۴۰ باقبالی ز مشرق باج جسته ز سرداران خاور تاج* جسته
 شمول حکمش از صوب شمالی ز سرداران نموده خانه خالی
 هبوب امرش از جنب جنوبی صبارا داده شغل پای کوبی
 همه مجلس نشینان یکانه بفن خوش بی مثل زمانه
 ز یکسو جای نو بینان اعظم بحشمت هر یکی فرمان ده جم
 ۹۴۵ همه بر مسند حشمت سرافراز شکوه و فرایشان هوش پرداز
 همه فرمان ده اطراف و اکناف بزیر مهر ایشان قاف تا قاف

شعاع تیغ ایشان خصم فرسای فروغ عدل ایشان کشور آرای
 زد یگر سوی اهل دانش و دین مکن بر جای خود هر کس بتمکین
 نشسته صدر عالیشان مقدم بصدر مجلس خاقان اعظم
 ۹۵۰ فروغ تقویش عالم گرفت جهان زیر نگین چون جم گرفته
 نموده تقویت دین متین را مبین فکرش شرع مبین را
 بامرونی در دوران مثالش شده بر خلق واجب امثالش
 ز طغرای رفیعش فتح در کار ز توفیق و قیعش ختم هر کار
 کشیده صف فقیهان خردور همه رونق ده شرع پیمبر
 ۹۵۵ جهانی را بدانش داد داده گره از کار ملک و دین گشاده
 یکی از اجتهاد طبع عالی* پراز در کرده مجلس راجع

دگر یک کان فضل و معدن حلم سر از طبع شرفیش بر زده علم
 دگر یک را بر اقران پیش دستی چو ابراهیم در ایند پرستی
 دگر یک از هدایت فیض جان ده بخلق از مهدی هادی نشان ده
 ۹۶۰ یکی را معجز داود در شان ز بوری را سروده بر سلیمان
 یکی را از خرد منشور در کار بقطع و فصل چون برنده منشار
 دگر یک بی بدل چون عقل اول عباد دین امین و حی منزل
 دگر یک فیض بخش ملک و ملت از روشن چراغ دین و دولت
 دگر یک قطب گردون معانی دقایق سنج امر از نکته دانی
 ۹۶۱ حدیث و آیه هر سو بر روا رو فروده هر سخنور نکته نو
 ازان اقوالشان شه را قبول است که قال الله یا قال الرسول است

مسایل را شهنشه درگشاده اولوالعلم از جوانب در افاده
 اقامت کرده هر سودر مسایل گهر سنجان براهین و دلایل
 صفی دیگر حکیمان خردمند بحکمت صدار سطورا زبان بند
 ۹۷۰ حکمانی بشرع و دین مقید چو روح قدس از آلائش مجرّد
 ازیشان نور دین تابان کماهی چنان کز خسروان نور الهی
 ازیشان نور ده بدر شریعت وزیشان منشع صدر شریعت
 ازان روشن ضمیران در بدایت قرین گشته عنایت با هدایت
 بخاریر زمان یکجا شده جمع چو پروانه همه پیرامن شمع
 ۹۷۵ سوال شاه را یک یک مهیا (صدفها بهر کبر)* حاضر بدریا
 که هر قطره رسد از ابر نیسان پذیرفته رود در قعر عمان

کندان قطره را در و آورد باز که اقتدر خورشاه سرافراز
 کرد امین را از خود برشته نهانست که گویم این سوالش بهر آنست
 سوالش بهر آن باشد که حضار شوند از نکته دیگر خبردار
 ۹۸۰ که حکم شد بنهج مستقیم است همه بر موجب شرع قومیست
 خداوند آنکه شاه اندر همه باب فرو نشت از همه در علم و ادب
 سکندر گر بجمکت رهنا بود حکیمان زمانرا پیشوا بود
 لوای دولت طهماسب شاه کند از شرع و حکمت دین پنا^ه
 نه آن حکمت که از شرع جدا^{یست} همان کز نور شرعش روشنا^{یست}
 ۹۸۵ نشسته در برابر اهل منصب بجای خویش بر حسب مراتب
 بدولت نایب دیوان شاهی بنزیر حکمش از مه تا بماه^ی

بنفس نیک و خلق خوب مشهور بعدل و داد عالم کرده پر نور
چو گل گشته بذیل پاک موسوم ز بس پاکی توانش گفت معصوم
سیادت در نسب از گوهر پاک سعادت در حسب چون سوراخ ک
۹۹۰ وزیران همایون فر بر اطراف بدیشان نظم عالم قاف تا قاف
ازیشان هر یکی مشکل گشایی بدانش عالمی را رهنمایی
زا ذربایجان آن یک سخن گوی زیر کار عراق این یک خبر جوی
دگر یک از خراسان راز پرد از دگر یک مصلحت از دیش شیراز
خرمندی دگر بر جمله فایق نموده دخل در کل دقایق
۹۹۵ فروزان از جبینش تخم مسعود از و شاه ورعیت جمله خشنود
نظام الملک ماضی کو که صدی طریق خواجگی آموزد از وی

پس آنکه ملک مستوفی وافی ز تارلیقه اندر موشکافی
 شه ار پیش زخل و خرج کرده جواب از روی دانش درج کرده
 خداوند که شاهست از همه پیش ز روی دانش است از جمله در پیش
 ۱۰۰۰ همه حکمش بقانون حسابی کند در جوف گردون آفتابی
 ز یک سومنشی کافی عبارت نهاده دیده بردرک شمارت*
 که فرمان مطاع آرد بتحریر گهر ریزد ز کلک مملکت گیر
 عبارت را کند با سحر همراز معافی در بیان آرد باعجاز
 ستاده هر طرف ثواب و حجاب کمر بسته چو خورشید جهان تاب
 ۱۰۰۱ برون مجلس افلاک مانند صفوف ملک گیران کمر بند
 زهر سو صد هزاران میر و سهرنگ یکایک با شکوه و فرو فرهنگ

کمرهای مرصع پردرو لعل بنزروسیم غرق از تاج تا نعل
 صفوف اندر پی هم همچو امواج فضای بار که چون بحر مواج
 شکوه تاج گلگون عالم آرای چو دولت کرده بفرق سران
 ۱۰۱۰ ز نردیکان درگه تا بدر بان نیفتد بر زمین خورشید تابان
 نباشد بی طلب کس را درون راه زمین بوسند از بیرون درگاه
 نمیگویم ترا آنجا چه مقدار گرفتم گر بود آنجا تر بار
 بگیرد دست تو اقبال ناگاه چو دولت جا کنی در مجلس شاه
 بود در آن مکان مهر منظر چو اقبال آستان بوست میسر
 ۱۰۱۵ در آن مجلس که دریاها بجوش است صدف را دل ز گوهر درخشت
 چو جنت مجلسی بی لغو و تا شیم مقیمش اهل علم هفت اقلیم

کدامین فصل را خواهی نمودن کدامین فصل را خواهی سرودن
 شه از دریا گهر ریزد بخروار خرفهای ترا آنجا چه مقدار
 شهی زینسان که بر گل خرده گیرد کجا ریحان بی آبت پذیرد
 ۱۰۲۰ چو از عقل حکایت گوش کردم از آن گفتن زبان خاموش کردم
 ز کار خویشتن دل سرد گشتم از انمعنی سراسر درد گشتم
 نه دل می دادم آن اوراق شستن نه چون گل بر بساط عرض رستن*
 فرو رفتم بخود از شرمساری عروس خود نشاندم در عمار
 بخود تدبیر دیگر ساز کردم دری دیگر روانش باز کردم
 ۱۰۲۱ بدل گفتم دعای شاه گفتن بمعنی در مدح شاه سفتن
 مراخی بهر ملک و مال باشد نه از بهر فراغ بال باشد

مرا از دولت شاه فلک جاه میسر هست هر دولت بدخواه
 ز خوان نعمت او بهره مند زمین دولت او سر بلند
 خوش آید در نظر اطوار اویم زبان دارم چرا مدحش نگویم
 ۱۰۲ دعا را بی ریا گفتن نکوتر بخلوت در دعا گفتن نکوتر
 مرا هست از دعای او کماهی بمعنی نیت قرب الهی
 بدرگاهش غلام کمترینم که معمورست از دنیای دینم
 بود از خاک پایش آب رویم مکرر گفته ام این حرف و گویم
 که من کهر گدای کوی شاهم نهاده رو چو خس بر خاک راهم
 ۱۰۳ گدای کمترینم گر درین کوی ولی بیش از همه هستم دعاگوی
 بود از خدمت انعام او بیش دعایش زان شناسم فرض بر خویش*

کدامین خدمت از من میزند سر که با انعام او باشد برابر
 بهر حال از خدمت سست پایم تلافی در دعا گوئی نمایم
 ز صبحم تا شب در خدمتش شاد دعای دولتش ورد لبم باد
 ۱۰۴۰ اگر نامش مرا ورد زبانت* بجان منت که آنم حزن جانست
 دعا گور آنچه حاجت عرض حالی مرا بس خود بخود قیلی و قالی
 درین بودم که دولت یاریم کرد چو دید اخلاص من دلداریم کرد
 قرین طالع شد بخت بیدار نمود اقبال من از غیب دیدار
 فروغ شمع فانوس خیالم بزم شاه روشن کرد عالم
 ۱۰۴۵ شهنشه یافت عالم را بالهام طلب فرمود شعرم را به پیغام
 بخاصان نام این بیچاره را برد بگفتاری که بتوان بهر او مرد

که فرمایند کان شمع سحر سوز که می ورزد ولایم راشب و روز
 بنظم آب و بشیرینتر بیانی در آئین نظامی داستانی
 نشان زان داستا نم داد از لطف بروی من دری بگشاد از لطف
 ۱۰۵۰ چنین لطفی بخاطر خواه من کرد هدایت را دلیل راه من کرد
 دعا هایم همانا مستجابست کزینسان خاطر شه نقش یابست
 من از شادی بسان گل شکفتم بمرگان راه فرماینده رفتم
 بتعظیم مثالش جستم از جای ز شادی کرده سر را نایب پای
 بچشم و سر نهادم چون گشادم وزان منت بچشم و سر نهادم
 ۱۰۵۵ چو فارغ گشتم از خدمت گرا عروس دهر شد مشکین عمار
 برسم خویش در کنجی خریدم پس از طاعت اطاعت فرض دیدم

سماع امر دارای زمانم برقص آورد همچون آسمانم
 ازان سلک گهر کامد ز شاهم بخرخ آورد همچون مهر و ماهم
 شدم رقصان ز شوق گهرین سلک زمن رقصا تر در دست مر ملک
 ۱۰۶۰ زد دولت شکر بی اندازه کردم بمداحی نفس را تازه کردم
 گشادم نامه شیخ محقق بطبع صافی و فهم مدقق
 فرو رفتم دران دریا چوغواص برآوردم از آنجا گوهرا خاص
 نمودم داستانی اینچنین ساز که خواند زهره در اوجش باواز
 نگاری اینچنین را جلوه دادم نقاب از روی رخشانش گشادم
 ۱۰۶۵ زبان گنج سخنم از ته دل برون آورد معنی چون گل از گل
 قلم را از رقم سرمایه دادم زمعنی لفظ را پیرایه دادم

زبس کاندربیان آمد معانی (سرآمد شد)* قلم در نکته دانی
 بانذک فرصتی کردم تماشا نوشتم بر حریر سیم فامش
 روان کردم بدرگاه معلی ز نظم خویش این لولوی لالا
 ۱۰۲۰ فرستاده ازین گنج گرامی روان شد پای کوب از شادکامی
 گلی بردستش از گلهای باغم چراغی کرده روشن از چراغم
 رساند از حسن طالع با صد امید زمین بوس عطار د پیش خورشید
 ازین سحر سحرگاهی دی چند که بودش بادعای صبح پیوند
 دیدم از جانب این بنده خاص بسان فاتحه از روی اخلاص
 ۱۰۲۵ شب لفظم که بر روزست فایق فروغ معینش صبحیست صادق
 عیان فرمود بر نطل الهی هنر سنج سپیدی و سیاهی

اگر اقبال کارم را برآرد غم سی ساله ام را بر سر آرد
 کند شاهنشاه اقبالی بسویم چو خورشید برین خندد برویم
 بدیوان خواندم با کنج اسرار شود دیوان نظم را طلبکار
 ۱۰۸ ز شادی در میان دشمن و دوست نگنجم غنچه سان از خنده در پوست
 ز مرگان پای سازم تا بدرگاه بدیده همچو انجم بسپرم راه
 شود بر تن پری هر تار مویم کنم پرواز و اوج قرب جویم
 کنم جا چون سهاد رصف انجم چو قطره در دل دریا شود گم
 ز حیرت فرق نتوانم سراز پا بجای پا نفهم فرق اندران جا
 ۱۰۸ بمجلس در روم لرزان قرازیبید نهاده بر سر دل دست امید
 کتاب سحر آیین بر سر دست زبان بگشاده همچون بلبل مست

بمجلس جز و دانرا سرکشایم ز صندوق پراز دُر درکشایم
 کم آغاز توحید الهی بجوش آرم از ان دریای شاهی
 ز نعت و منقبت خوانم قصاید رسانم اهل مجلس را فواید
 ۱۰۹ قصاید خوانم و ترجیع و ترکیب که در مدح امامان یافت ترتیب
 پس از ایثار آثار مدایح ز نم دم از تواریخ و نصایح
 ز حکمت‌های پنهان درکشایم ز معلومات خود فصلی سرایم
 پس آنکه نسخه را برهم نهاده برخست آستانرا بوسه داده
 کتاب خویش در خدمت گذارم کلید گنج خسرو را سپارم
 ۱۰۹۲ رسانم در نظر شه را کتابی که نبود هیچ کم در هیچ بابی
 هم از نثرش عبارت را ردایی هم از نظمش خرد را روشنایی

زهر سطرش هزاران راز معلوم بهر سطرش هزاران ^{*}در منظوم
 صد فها کرده پردر همچو غواص که شه چیند از آنجا گوهر خاص
 سخنهایی که شه راد رخور افتد زیر آبی مقابل باد رافتد
 ۱۱۰ حدیثی گر به بیند از صفا دور با صلاحی دهد آنرا دگر نور
 دَمَد در تن زد لجوی روانم چو فواره کند رطب اللسانم
 گهر سنجان و دانا یان پیشین فصاحت پیشگان سحر آئین
 که در دیر کهن بنیاد بودند همه از نوع مردم زاد بودند
 زمینان سخن با آب رویی باقبال شهان بر دند گویی
 ۱۱۰ نظامی از قزل شه یافت تعظیم که شد مشهور اندر هفت اقلیم
 قزل شه در شمار خسروان نیست زار باب تواریخ این نهان نیست

بدرگاه مهین تاجداران بود همچون قزل‌شہ صدراران
 چو ممدوح من از وی برتر آمد مرا هم کار برگردون برآمد
 اگر چه کم زمن در انجمن نیست شهنشہ را دعا گوئی چو من نیست
 ۱۱۱۰ اگر شاهم گدازد ورنوازد دلم جز نغمه مدحش نسازد
 اگر شاهم درین معنی دهد روک شود چون صد نظامی را ورق بشو
 مرا مداحی این خانوادہ هوس در دل هوادرسر نہادہ
 خدا دادند کہ اندر هیچ حالی ندارم زین توقع جاہ و مالی
 همینست آرزویم (گاہ و بیگاہ)* کہ باشد بر سر من سایہ شاہ
 ۱۱۱۵ نماند مخفی این دیباچہ راز کہ عبدی داد انجامش ز آغاز
 گرم از ہمت افلاک مانند قناعت یار بودی مدتی چند

شدی خرسندی باطبع من یار نبودی لقمه ام را شبهه در کار
 کنون داد معافی داده بودم جهان را فیض جانی داده بودم
 دلی روشنتر از خورشید انور بعلم چشم جان گشتی منور
 ۱۱۱ نباشد مخفی در هیچ حالی ضیاء القلب من اکل الحلالی
 قلم را بین که چون مرکب دوانید سخن را چون بدین وادی رسانید
 دهم زین پس سخن را اختصای نمایم از دعا شه را نثاری
 جلا احوال خود را کن تعقل بکن در کار خود نیکو تأمل
 تعقل کن بصورت چیستی تو تأمل کن بمعنی کیستی تو
 ۱۱۲ درین درگه کمینه خاک پایی کنینسان بر سرگردون برآی
 باقبالی که از شاهت قرین شد بیانت در خور صد آفرین شد

بنامت رقعہ جان پرور آمد بفالت قرعہ دولت برآمد
عنایت نامہ بہر وزیست این ہدایت نامہ فیروزیست این
نمود از طالعوت مہر فلک چہر برقص آہمچو ذرہ در بر مہر
۱۱۳۰ فلکندہ بر تو پرتو مہر افلاک چو ذرہ این زمان برخیز از خاک
علم برکش کہ گرد راہ شاہی زبان بگشا کہ شمع بارگاہی
زبان بگشا بسان صبح ثانی بیان بنما کہ حسان زبانی
برآمد بانگ کوس صبحگاہی خروشی زد خروس صبحگاہی
چرا مرغ ضمیرت را نوا نیست روان گاہی بخواب اکنون روا نیست
۱۱۳۵ قلم از نیستان معنوی چین بدست آور دوات نافہ چین
غزالانرا بیفکن نافہ از ناف معطر کن زمعنی قاف تا قاف

ز دیده خوشه گوهر بینداز ثریا را ز گردون خوشه چین ساز
 عطار در اقلیم از دست بستان اگر مه را دواتی هست بستان
 دعای شاه را نوکن عبارت بین تاجیست از بالا اشارت
 ۱۱ دعای شاه ورد قدسیانست ملائک را یکایک هرز جانست
 زبزم روشن شمع برافروز دعایی از دعاگویان بیاموز
 بتلقین ملائک شو دعاگوی بمعراج تقرب رو دعاگوی
 بآب خضر بر خیز و وضو کن بر آورد دست و در محراب رو کن
 دم صبحست و چشمه اشکبارست دعایی کن که اختر در گذارست
 ۱۱ کما کردگار کار سازا رحما را ز دارا بی نیازا
 بیکتایی ذات بی مثال بنزدیکان درگاه جلالت

بحق جبرئیل آن قاصد راز که شد در قلب احمد راز پرداز
 بحق مصطفی سلطان کونین امیر المؤمنین خیر الوصیین
 بحق فاطمه کز دامن پاک زدودی گرد از مرآت افلاک
 ۱۱۵۰ بسبطن گرامی کز کرامت پس از حیدر کنند ایشان امانت
 بزمین العابدین آن شمع پر نور که شد در نور او خورشید مستور
 بحق باقر آن در علم ماهر بصاعدی خازن کل سرایر
 بحق کاظم آن سرخیل خاصان بمحراب رضا شاه خراسان
 بتقوای تقی شاه جهان بخش بآیین نقی ماه روان بخش
 ۱۱۵۵ بحق عسکری سلطان سرمد بحق قایم آل محمد
 که این شاهنشاه انجم سپهر را چراغ ملک و دین طهماسب شهر را

بده عمر دراز و بخت بیدار بدولت در جهان پاینده اش دار
 برآور حاجتش ز انسان که دانی به بخشش دولت هر دو جهانی
 بهر کاری مدد در کار او کن امیر المؤمنین را یار او کن
 ۱۱۶۰ چو کردی در جهان صاحب وراثت بفرما نصرت صاحب زمانش
 بعهد این برآور رایت آن بده در دولت این دولت آن
 دلش را از نوایب بیغی بخش ز نوایش جهان را خرمی بخش
 ز آل و اهل بیتش دور کن بد بحق آل و اهل بیت احمد
 بآن همشیره اش گز شیر جان بپایش میفشاند آب حیوان
 ۱۱۶۱ عنایت را مفرما هیچ تقصیر همه خیرات او از لطف بپذیر
 برویش دیده اقبال واکن شکوه مقنعش را عرش ساکن

بهر حاجت که رو آورد بحراب بر آور در زمان آنرا زهر باب
بدولت در جهان سردار شده ز نخل عمر بر خورد ایش ده
خدایا بر دعا شد ختم این کار اجابت را قرین این دعا دار

بچشم آب میگردد چو انجم

۱۱۲۰

ترحم کن ترحم کن ترحم

تم

جدول اصلاحات

این جدول شامل اصلاحاتیست که نسبت به متن اصلی دو قه‌الاز بکره در متن حاضر
بجای آمده است :

شماره آیات	متن اصلی	متن حاضر
۱	۲	۳
۷۲	جنان	چنان
۹۱	ناخوانا	درتن
۱۰۱	سوره فتح	سوره فتح
۴۰۲	که کار دین از ایشان یافت اتملم	که [یابد] کار دین اتمام از ایشان
۵۳۲	ناخوانا	که گل ایمن
۵۴۲	سرشتش	سرشتش
۷۰۲	جلعنا	جعلنا
۷۹۱	نظیر	نظیر
۸۵۱	حمشید	جمشید
۸۵۲	خورشد	خورشید

۱	۲	۳
۸۸	ناخوانا	هار
۸۸	قرین	قرین
۹۳	خروشست	فرو شُست
۱۰۴	نواب	نواب
۱۰۹	فراید	فراید
۱۱۳	صوبر	صنوبر
۱۴۳	ناخوانا	طبیعت
۱۶۹	ناخوانا	ترنمهای
۱۷۴	حاک	چاک
۱۷۴	حاک	چاک
۱۹۵	چا	چار
۲۳۸	ناخوانا	بتان
۲۶۶	ناخوانا	هفت
۲۷۸	هرچه	هرچ
۲۷۹	بر	پُر

۳	۲	۱
چنان	جنان	۲۹۴
کرده	کرد	۳۰۴
وزو	ورو	۳۰۳
چنان	جنان	۳۰۴
مستور	ناخوانا	۳۱۳
اجلال	احلال	۳۳۹
دست	ناخوانا	۳۹۲
پیشی	ناخوانا	۴۰۳
حقه باز	حقه بازی	۴۰۹
باره	خفته	۴۴۳
کرد	خفته	۵۲۴
درتاب	درتاب	۵۶۲
غمزه	ناخوانا	۶۱۹
به نیره	به سیره	۶۲۲
فوج	فو	۶۲۹

۳	۲	۱
اویند	۱۹	۶۳۴
سلسبیلی	ناخوانا	۶۶۳
ابر و خطایی	ابر خطایی	۶۷۹
عقاب	عقار	۶۸۹
نمایش	ناخوانا	۷۰۰
تقریب	نفرب	۷۰۴
پُر	بر	۷۰۹
میان گنج	میان کج	۷۱۱
عیان	میان ۹ - ناخوانا	۷۱۳
سنجد	سنجد	۷۴۹
آسیب	اسب	۷۴۹
جوش لاله‌ها	ناخوانا	۷۶۱
روز	ناخوانا	۸۰۳
رواقش	واقش	۸۲۹
سرافراز	سراز افراز	۸۳۷

۳	۲	۱
نظای	ناخوانا	۸۵۲
پیش	بیش	۸۷۳
ارادت	ارات	۸۸۶
از بیت مکر در متن صرف نظر گردید	این بیت تکرار شده است	۸۸۸
گهرهایی	گهرهای	۹۰۱
تاج	باج	۹۴۳
از	ناخوانا	۹۵۶
صَدَفها بَهرِ دُر	ناخوانا	۹۷۵
شمارت	ناخوانا	۱۰۰۳
رُستن	رُشستن	۱۰۲۳
خویش	خو	۱۰۳۶
زبانست	ربانفش	۱۰۴۰
سرآمدشد	ناخوانا	۱۰۶۷
هزاران	هزان	۱۱۰۷
گاه و بیگاه	ناخوانا	۱۱۱۴

فهرست نامها و القاب کان ، جایها و ستارگان

۲	
۱۱۹ آذر بایجان	۸۳ باغ دیوانخانه
- ابراهیم - ربیع شود به خیل اله	۱۳۵ ، ۴ باقر ۴
۸۱ ارزنگ	۳۴ بدرخان
۱۱۷ ارسطو	۴۵ برج شیر
۳۱ ، ۱۷ اسکندر ، کندر	۴۳ برجیس
۱۱۸	۴۲ بهرام
۴۴ ایران	۳۶ بهرام میرزا
ب	۸۰ بهزاد
باغ ارم ، گلزار ارم ، گلستان -	۵۵ بیستون
حرام " نیز نامیده شده است	پ
۸۴ ، ۸۳	۵۸ پروین
۱۰۰	

ت	
تتاری	 ۶۴، ۶۱، ۵۱
..... ۷۸	جم ، رجوع شود به جمشید
..... ۱۳۵، ۵	 ۴۰، ۳۷، ۱۰ جمشید
تقی ۴	 ۱۱۵، ۱۱۴
ترکان	 ۸۶، ۷۸، ۶۰
..... ۹۶	چ
..... ۱۱۴	چین
ترکستان	 ۴۸، ۳۲، ۱۷
ث	 ۱۳۳، ۹۱، ۶۹
ثریا	ح
..... ۱۳۴	حاجی آقا
ج	 ۳۴
جبریل ، جبرائیل	 ۱۳۳
..... ۱۳۵، ۸۱	حسان
جعفر ، جفوی	 ۵، ۴
..... ۱۲، ۲	حسن ۴
جعفرآباد	 ۳۴
..... ۴۲، ۲۶، ۱۲	حسن بک
..... ۹۱، ۵۲، ۵۰	حسین ۴
..... ۱۰۶	 ۴
	حیدر ، رجوع شود به علی ۴

س	خ
۱۲۶، ۱۰ ۱۵ ارا	۹ خاقان
۱۲ دارالسلطنه جعفرآباد	۳۷، ۳۶ خانه شروانی
۱۱۶ ۴ داود	۱۵ خن
۲۲ دریای محیط	۱۱۹، ۱۵، ۴ خراسان
۵۰ دولتخانه جعفرآباد	۱۳۵ خسرو
۱۲۸ دیوان، دیوانخانه هابین	۵۸، ۵۷، ۵۵ خسرو، ایزد و دیوی
۸۴، ۸۳ دیوانخانه	۸۰ خسرو
۷۱ دیوان سعادت	۱۰۴ خسرو
ر	۴۶، ۱۷، ۱۴ خضر
۸۷ ربع مسکون	۹۴، ۹۰، ۷۱ خلیل الله
۱۳۵، ۴ رضا	۱۳۴ خیر
۶۰ روی	۱۱۶، ۱ روی
۱۱۴، ۶۹ روم	۹۷ روی
۲۶، ۷۵ روی	

ز	
زحل ۹۶	شام ۱۵
زلیخا ۶۵ ، ۶۴	(میر) شمس الدین علی سلطان ۳۴
زنک ، ملک زنجیان ۱۱۴	شہد نعمت اللہ ۴۸
زہرہ ۱۲۶ ، ۴۲	شیخ شیراز ، سعدی ۱۰۵ ، ۱۱۰
زین العابدین ع ۱۳۵	شیراز ۱۱۹ ، ۱۵
س	
سبعاشداد ۵۲	شیرین ۵۷ ، ۵۵
ص	
سعادت ، باغ سعادت آباد ۲ ، ۱	صاحب عصر ، رجوع شود بہ مہدی ع -
..... ۱۸ ، ۱۲	صادق ع ۱۳۵ ، ۴
ط	
سلیمان ع ۱۱۲ ، ۵۳ ، ۲	طہماسب ، شہ طہماسب اول - ۲۵ ، ۶
سید بیک ۴۲	 ۴۲ ، ۴۰ ، ۳۲
سید میزای سبزواری ۴۸	 ۱۳۵ ، ۱۱۸ ، ۴۵
ش	
شاہ پور ۸۰ ، ۵۶	

ع	عبدی - خواجه زین العابدین	عبدی	عبدی
ع	علی (نوفیدی) عبدی بیک شیرازی	عبدی	عبدی
ع	عبدالله خان	عبدی	عبدی
ع	عجم	عبدی	عبدی
ع	عراق	عبدی	عبدی
ع	عرب	عبدی	عبدی
ع	عسکری	عبدی	عبدی
ع	عطارد	عبدی	عبدی
ع	قاف	عبدی	عبدی
ع	قراخان	عبدی	عبدی
ع	قرل شده، قرل ارسلان	عبدی	عبدی
ع	قزوین	عبدی	عبدی
ع	علی بن الحسین	عبدی	عبدی
ع	علی سبزواری	عبدی	عبدی
ع	علی موسی جعفری، رجوع شود به موسی بن جعفر	عبدی	عبدی
ع	عیسی	عبدی	عبدی
ف	فاطمه	عبدی	عبدی
ف	فرهاد	عبدی	عبدی
ف	فریدون	عبدی	عبدی
ق	قاضی ضیاءالدین، ضیاءالدین	عبدی	عبدی
ق	قزاق	عبدی	عبدی
ق	قرل شده، قرل ارسلان	عبدی	عبدی
ق	قزوین	عبدی	عبدی
ق	قطب الدین جامی	عبدی	عبدی

قورباشی	۳۴	مجنون	۹۰
قیصر	۹	محمد ع	۹۹، ۲، ۳
ک			۱۳۵، ۱۱۲
کاظم ع	۱۳۵، ۴	خران، مرادیک	۳۳
کعبه	۱۱۲	مرتضی، جرم شود به علی ع	-
کلیم، موس ع	۶۵	مراج	۹۱
کیوان	۹۶، ۸۵، ۴۳	مریم	۹۸
گ		مسیحا، جرم شود به عیسی ع	-
گرج، گرجستان	۹۶	مشتقی	۴۲
گرجی	۹۷، ۹۶	مصر	۶۶، ۶۴
ل		مصطفی، جرم شود به محمد ص	-
لیلی	۹۰	مهملی ع	۱۱۶، ۷، ۵
م		موسوی	۲۶، ۱۲، ۷
مانی	۸۱، ۸۰، ۷۴	موسی بن جعفر ع	۳۳، ۶
	۹۶	میدان اسب	۹۹

ن	هـ
نمروند ۱	هندوستان ۱۱۴
نظام الملک ۱۱۹	ی
نظامی ، ایس بن یوسف - ۱۰۹، ۱۰۴،	یوسف ع ۶۶، ۶۴
نظامی گنجوی ... ۱۳۵، ۱۳۰،	
۱۳۱	

فهرست مصطلحات

اصطلاحات مستخرج از متن شئوی دوحه الازهار که در این فهرست و درجه دل، واژه های مختلفه در پیوست نظر می رسد بطور کلی به هنرهای زیبا و مهارت اختصاص دارند. علاوه بر این در متن حاضر بکلمات مختلف المعنی مانند «تاج»، «ابر»، «کوه پرداز»، «غیر» برخورد میشود که در نتیجه کثرت استعمال در رشته های مختلف هنرهای تصویری و تطبیقی تقریباً میتواند بمعانی خاص و متمایز هنری و فنی نیز تعبیر شوند. اینگونه کلمات منسوخ اگرچه در فرهنگ نامه های فارسی بصورت اصطلاح دریا آمده اند ولی بنا بر شهادت رسالات معتبره هنری فردن و طی، زمانی مانند مصطلحات مشخص هنری و فنی بین استادان صنایع مستظرفه معمول و تداول بوده است. نظر بآنکه این واژه ها در تدقیق تاریخ هنر و آثار باستانی و برای ترمیم و تشخیص آنها از لغات معمولی، واژه های منجبه معنای بر پایه تمیزات خاص هنری خود تحت عناوینی از قبیل «حرفه ۱»، «ابزار» و غیره تقسیم بندی شده و ترتیب گردیده.

۱- حرفه ها :

زرکار	۳۲	سرهنگ	۱۲۰
زرنگار	۵۲	شیش ساز، شیشه سازی	۴۶
سرکار	۳۳، ۳۶، ۴۲	صورنگر	۹۶
	۴۷	کماندار	۶۰

۱۲۰	قارلیقه	۵۶	کوه پرد از، کوه پردزی
۲۶	تفک	۵۶، ۵۵	کوهکن
۵۵	تیش	۶۰، ۵۴	مانوی کلک، مانوی تم (رقم)
۸۱	زیرمشق، تخه زیرشق	۹۴	
۴۵	سنان	۱۲۰	مستوفی
۱۱۵	طغرا (فر)	۶۶، ۶۰، ۵۶	مُصَوّر
۳۹	فافوس	۲۳	معمار
۲۳	فی بست	۷۱	منبت کار، منبت کاری
	۳- عناصر و مصالح ساختمانی :	۱۲۰	منشی
۶۵، ۳۸	آفتاب، زیر آفتاب	۸۹، ۵۴	مهندس
۷۲، ۵۲، ۳۷	ارتفاع	۱۲۰	میر، ایر
۴۱، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۳	ایوان	۸۱، ۷۲، ۵۶	نقاش، نقاشی
۵۰، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲		۶۰	نقطه ریز، نقطه ریزی
۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۱، ۵۲			۲- ابزار :
۹۶، ۹۵، ۸۷، ۸۶		۴۷	پرگار

۹۴، ۸۹	طبقيہ	۹۶	برج
۸۹، ۸۸، ۳۹، ۳۷	فواره	۱۱۲، ۹۳، ۷۵	تاج، تاج غروس
۲۵	کتابہ	۱۲۱	
۸۹	کنج	۳۴، ۳۳	قالار
۱۰۱، ۸۲، ۵۲	کنکر	۷۲، ۵۲، ۳۷	خط شعاع
۲۴	گلجام	۱۰۱	رواق، سررب
۷۲، ۷۱، ۳۸	گنبد	۷۴، ۲۵	زلفین
۸۸	مثلث	۷۱، ۵۲، ۳۱، ۲۵، ۱۹	سقف
۱۳۷، ۱۳۴، ۹۷، ۴۴	محراب	۱۰۱، ۷۴، ۷۳	
۸۶، ۷۴، ۳۸	مدور، مدورقف	۳۷، ۳۶، ۲۴	شروانی
۸۸، ۸۷، ۲۸، ۲۴	مربع	۷۲، ۷۱، ۴۲، ۳۱	شمسہ
۱۲۱	مرصع	۷۱	شیشہ زرد
۲۳	مشبک	۹۳، ۲۳	صحن
۷۴، ۱۹	مقرنس	۳۷، ۳۱، ۲۸	صفہ
۴۲	مقوس	۸۴، ۷۴، ۴۴	طاق

ممسوس	 ۸۹	تمثال	 ۶۴، ۵۵
منبت	 ۷۳، ۷۲	توقیع، بعضی انگدار نیز آمده است	 ۱۱۵
میان گنج	 ۸۸	حنایی	 ۹۲
نیلی شیش	 ۷۲	خطایی	 ۹۴، ۸۵، ۷۳
هفت ایوان	 ۳۳		 ۱۰۳، ۹۵
هلالی	 ۶۲، ۳۸	زرافشان	 ۴۲
۴- عنایر و مصالح نقاشی :			
آبگون	 ۷۵	زرناب	 ۷۲
آسمان گون، آسمان نام	 ۷۲، ۴۷، ۳۹	زرین	 ۹۴
ابر، تَش	 ۸۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲	زعفرانی	 ۹۲
اسلیمی، سدی، اسوی	 ۷۴، ۵۳	زمرّد گون	 ۷۱
	 ۹۴، ۸۵	زنگار گون	 ۹۰
بلورین	 ۳۸	سفیدار	 ۹۰
بوم	 ۸۵، ۷۳	سرلوح	 ۷۱
قرنج	 ۸۹	سرمد	 ۵۱

سیر ، رنگ سیر	۶۰	 ۹۱ ، ۹۵ ، ۱۲۱
سیماب	۸۹	 لاجورد خاص ، لاجوردی ۷۲
سیمین ، سیکون	 ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲	 لالہ گون ۸۵
.....	 ۵۵ ، ۶۵ ، ۸۸	 لوح ۳۸
.....	 ۸۹	 مرغول ، مرغول سنبل ۶۴
صورت	 ۵۱ ، ۵۴ ، ۶۰ ، ۶۶	 مرقع ۸۸
.....	 ۶۷ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۵	 مطلا ۲۵
.....	 ۸۹ ، ۹۶	 موزون (در کمر پر سیرن نقاشی دھری) ۳۹
طرہ دستار	 ۹۱	 نقش ۴۲ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۷۲
فرنگی	 ۵۳ ، ۷۳	 ۷۴ ، ۷۵ ، ۸۰ ، ۸۱
فیروزہ	 ۳۲ ، ۴۵	 ۸۵ ، ۹۴ ، ۱۱۳ ، ۱۲۵
قلم گیر ، تم گیری	 ۸۲	 نیلی ، رنگ نیل ۹۵ ، ۴۶
کافور گون	 ۷۳	 نیم سیر ، رنگ نیم سیر ۶۰
کلفام ، کونگ	 ۷۳ ، ۹۳	 یاقوت ۸۹ ، ۷۲
کھلون	 ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۷	

۵ - ورزش و بازیهای بارستانی

چوگان بازی	۶۲	نگارستان	۸۳، ۶۷
سواری، چاکروری	۶۰، ۶۱	۷ - مسابقات :	
صید، شکار، نجیر	۶۰، ۷۲	چتر	۱۱۲، ۹۳، ۳۹
فلاخن	۸	دیبای خطایی - ۷۳، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳	
قتق اندازی	۷۹	قُطاس	۳۸
گوی بازی	۶۲	کیمخای خطایی، کمنی خطایی - ۲۳، ۱۱۳	
۶ - کارگاهها :		لنگ	۳۹
بتخانچین	۴۸		
صورتخانچین	۵۱، ۵۴، ۶۷		
نگارستان چین	۳۷، ۵۲		

فهرست واژه های مختلفه

۱ - حیوانات و وحوش :

آهو، غزال	۶۱، ۷۷، ۷۸	اژدر	۷۳
-----------	------------	------	----

۸۶	شاهین	۷۷	۱ بلیق " ابق "
۵۸	شب دیز	۸۶	باز
۸۵، ۶۰	شیر	۴	بُراق
۹۰	طوطی	۸۶	بط
۸۶	عقاب	۶۰	تازی
۸۵، ۶۱	غزال تتاری "غزال"	۸۶	تذرو
۸۶	کبک	۸۵، ۶۰	پلنگ
۸۶	کلنگ	۸۵	جانورهای شکاری
۸۵	گاو گنج	۷۸	خرس
۷۸	گراز	۷۷	خنک
۵۸	گلگون	۸۶	دراج
۷۸، ۶۰	گور	۴	دُلْدُل
۸۵، ۶۰	گوزن	۷۷، ۶۲	رخش
۸۵	هژبهر	۸۵	روباه روسی
		۷۳	سیمرغ

۲ - درختان میوه دار :

۹۱	سیب	۹۲	آلوی سیه
۹۲	شفتالو	۹۳	انجیر
۹۲	عناّب	۹۲	بادام "لوز"
۹۲	فندق	۹۲	پسته
۹۲	گیلاس	۲۴	تاک
۱۹	لوزی "بادام"	۹۳	توت
۹۸، ۹۲، ۲۰	نخل	۹۲	سُنجِد

۳ - درختان تزئینی :

۹۱، ۱۴	صنوبر	۹۱، ۹۰، ۲۳، ۱۴	بید
۲۳، ۱۴	عرعر	۹۰	بیدموله
۱۴	نارون	۹۰، ۱۴	چنار
		۱۰۳، ۹۰، ۱۴	سرو

۴ - گلها و یاغین

۹۴، ۲۰	خیری	۹۵، ۹۱، ۲۰	بنفشه
۱۲۲، ۹۴، ۲۰	ریحان	۹۳، ۷۵	خطمی

۱۹	گل گیلاس	۲۰	زنبق
۹۱	گل نار	۹۵، ۸۹، ۷۵، ۲۰	سوسن
۹۵، ۹۳، ۷۴، ۷۳، ۲۰	لاله	۹۴، ۹۱	قرنفل
۹۴، ۸۹	نرگس	۱۹	گل آلوچه
۷۳، ۷۲، ۲۰	نسرین	۱۹	گل به
۷۳، ۷۲	نیلوفر	۲۰	گل رعنا
۹۱	یاسمین	۱۹	گل سیب
		۲۰	گل صدفبرگ

فهرست نامهای کتب

۱۰۴	آیین اسکندری -
۱۱۱ ، ۱۰۶	انوار تجلی
۱۱۰ ، ۱۰۵	بستان "بستان" -
۱۰۴	جام جمشیدی
۱۱۰ ، ۱۰۵	جوهر فرد (۱)
۱۱۱	حقایق نامه سبع الشانی
۱۰۴	خسرو شیرین
۱۰۵	خمسه
۱۰۴	خمستین (۲)
۱۱۰ ، ۱۰۵	دفتر درد
۱۱۶	زبور
۱۱۰ ، ۱۰۵	طرب نامه (۳)
۱۱۰ ، ۱۰۵	فردوس "فردوس العائین"
۱۰۴	لیلی و مجنون (۴)

مخزن الاسرار "مخزن الاسرار"	۴۸ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶
مظهر الاسرار "مظهر الاسرار"	۱۰۴
هفت اختر	۱۰۴
هفت پیکر	۱۰۴

توضیح : باید گفت در بین کتب نامبرده در متن منوی "دوخته الازهار" که در فهرست کتب ذکر آنها رفت آثار خود مؤلف رساله نیز موجود است . اینک ما برای روشن شدن مطلب و توجیه بیشتر بخوانندگان اجمند ذیلاً تذکار همین آثار عبدی بیک شیرازی می‌پردازیم :

- ۱- خمستین - شامل دو خمسه است :
- آ- خمسه اول : مظهر الاسرار ، جام جمشیدی ، مجنون و لیلی ، هفت اختر ، آیین اسکندری.
- ب- خمسه دوم : جواهر فرد ، دفتر درد ، انوار تجلی ، [خزاین ملکوت] فردوس العارفین.
- ۲- حقایق نامه مسیح المثنائی - اشاره بآثار است که عبدی آنها را در هفت بحر سروده است .
- ۳- طرب نامه - این اثر در بحر متقارب سروده شده و بنا به عدم دسترسی اطلاعات دیگری درباره آن نداریم.
- ۴- لیلی و مجنون - در دستنویس خود مؤلف "مجنون و لیلی" نامیده شده است .

فهرست مندرجات

.....	دیباچه
.....	مقدمه علمی و تحلیلی از ترتیب دهنده گان
۱	[توحید]
	نعت حضرت خاتم المرسلین و منقبت حضرت امیرالمؤمنین
۳	 و سایر ائمه معصومه علیهم السلام با سلوب مجدد
۶	 دعای دولت نواب شاهنشاهی ظل الله خلد الله ملک و سلطانه
	آغاز و صافی دارالسلطنه جعفرآباد
۱۴	 صفت خیابان
۱۷	 صفت بهار و تعریف باغ سعادت آباد
۲۳	 صفت حاشیه و خیابانهای باغ
۲۸	 صفت ایوان شمالی
۳۰	 خطاب بایوان شمالی
۳۳	 صفت روضات و باغات جانب شرقی
۳۶	 صفت عمارات و باغات جانب غربی

۳۷	 صفت خازن شروانی
۴۲	 صفت ایوان زیرین
۴۴	 صفت ایوان بالا
۴۶	 صفت حوض دقاز و قزو بط
۴۹	 دعا
	صفت شب روح پرور و روح گستر که نواب کامیاب در ایوان دو تنه
۵۰	 جعفر آباد بودند و این بنده سعادت زمین بوس رسید
۵۵	 صفت شیرین و فرهاد و کوه بیستون
۵۷	 تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب
۵۹	 تصویر مجلس بزم
۶۰	 تصویر شکارگاه
۶۲	 تصویر چوگان بازی
۶۳	 تصویر باغ و سیر جوانان
۶۴	 تصویر مجلس یوسف دزلیخا و دست بریدن زنان مصر
۶۷	 تتمه حکایت مجلس بهشت آمین در ایوان
۷۱	 صفت گنبد منبت کاری

۲۵		تصویر رزم
۲۲		تصویر شکارگاه
۲۹		صفت قتیق اندازی
۸۰		صفت فن تصویر و اشعار بتعریف دست و قلم شاه جهانگیر
۸۳		تتمه اوصاف عمارت و باغ دیوانخانه همایون
۸۷		صفت باغ حرم علیه عالیہ و حوضها و ایوانها
۹۶		صفت ایوان مصور بتصویر غزای گرجی
۹۹		صفت قصر جهان نمای که بر سر در جانب میدان اسب ساخته اند
۱۰۳		خاتمه کتاب
۱۰۹		داستانی که حسب الحکم جهان مطاع در جواب داستان شیخ نظامی گفته شده
۱۳۸		جدول اصلاحات
۱۴۳		فهرست نامهای کسان و جایها
۱۵۴		فهرست اصطلاحات و واژه های متوفقه
۱۶۷		فهرست نامهای کتب
۱۶۸		تصاویر و منقحات
۱۹۲		فهرست مندرجات

Т Е К С Т

жен указателем поправок, а бейты маснави с начала до конца пронумерованы по пять.

Указатель поправок состоит из двух столбцов. В первом столбце приведены выправленные нами слова, над которыми в тексте проставлена звездочка. Первая строчка каждого бейта дана под буквой آ (а), вторая строчка — под буквой ب (б). Встречающиеся в основном экземпляре добавления и пропуски, а также места, не поддающиеся чтению, помечены нами **حذف شده** ("пропущено"), **افزوده** ("добавлено") и **تکرار** ("повтор"). Во втором столбце указателя даны наши исправления или реконструкции. Например:

آ ۴۴ — ناخوانا باوه
ب ۶۷۹ — حذف شده

Не вошли в указатель поправок явные ошибки (описки) переписчика, такие, как пропуск одной из точек в словах, стоящих на рифме:

ب ۱۰۴ — تراائب-نواب
آ ۱۰۹ — فزاید-فزید

или устаревшая орфография некоторых слов:

بر — پر جون — چون بیش — بیش

х х х

В заключение считаем своим приятным долгом выразить глубокую благодарность акад. А.А.Ализаде, чья помощь способствовала подготовке работы к изданию, а также проф. А.Шафаи за его ценные научные советы. Выражаем искреннюю благодарность проф. Тегеранского университета Забихуллаху Сафа, приславшему нам микрофильм рукописи Куллийат-и Навиди. Заранее благодарим всех читателей, которые пожелают высказать критические замечания по поводу этого издания.

А. Рагимов,
А. Минаи

поэм Хосров ва Ширин, Юсуф ва Зулайха и др. Завершает поэму изложение причин ее написания.

Издание сочинений Абди-бека Ширази, ознакомление с ними научной общественности имеют немалое значение для изучения классической литературы, искусства тебризской и казвинской школ XV в.

Ознакомившись с различными источниками, а также с изданными каталогами рукописей библиотек и музеев мира, мы собрали микрофильмы рукописей сочинений Абди-бека Ширази, хранящихся в фондах Баку, Ташкента, Ленинграда, Тебриза, Тегерана и Лондона. Но данное маснави нам удалось обнаружить лишь в рукописи Центральной библиотеки Тегеранского университета. Таким образом, текст маснави Даухат ал-азхар существует лишь в рукописи Куллийат-и Навиди в Центральной библиотеке Тегеранского университета².

Большая часть экземпляров рукописи Абди-бека Ширази была переписана еще при жизни поэта. Публикуемый нами список маснави Даухат ал-азхар был изготовлен через два года после создания поэмы, еще при жизни автора. Поэтому можно сказать, что, хотя рукопись не переписана самим автором, тем не менее она представляет собой историческую ценность и приближается к автографу. В этом произведении довольно широко описывается казвинская стенная роспись и архитектура XV в., мало известная историкам искусства.

У этой поэмы существует и ряд других достоинств. Однако уже вышеупомянутые ее черты служат достаточным основанием для публикации этой ценной рукописи.

Рукопись Куллийат-и Навиди написана мелким "насталиком"; каждый лист содержит около 45 бейтов. В тексте некоторые слова искажены, а бейты и строки иногда перепутаны местами. В рукописи имеются и другие недостатки. После устранения этих погрешностей писца текст был переписан, снаб-

² محمد تقی دانش پزوه، "فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران" جلد ۹، تهران، ۱۳۴۰ ش، ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷

парк Саадатабад и построен дворцовый ансамбль, названный Джафарабад¹. Двери, стены и веранды красивых зданий шахской резиденции были богато расписаны, отделаны руками лучших мастеров, художников того времени. Значительная часть внутренней отделки дворца подробно описана в Даухат ал-азхар, во втором маснави из третьей "Хамса" поэта под названием Джаннат-и адн. Сами росписи почти не сохранились — остатки их на здании Чихилсутун в Казвине свидетельствуют о том, что большинство из них погибло несколько столетий назад или же скрыто под слоем позднейших росписей. Во всяком случае, Даухат ал-азхар является единственным достоверным источником, опираясь на который можно представить себе прежний их вид.

Маснави Даухат ал-азхар, состоящее из 1170 бейтов, написано размером "хазадж". Поэма начинается с традиционных восхвалений бога и пророков, панегирика шаху Тахмаспу. Далее следует стихотворное описание парка Саадатабад, дворцового комплекса Джафарабад, его аллей и беседок с северной стороны, зданий и дворцов в восточной части парка, дворца Ширвани и т.д.

В поэме подробно описаны следующие изображения на стенах зданий:

1) Ширин и Фархад близ горы Бисутун; 2) Ширин и Фархад у ручья; 3) сцена пира; 4) охотничья сцена; 5) игра в "чоуган"; 6) сад и гуляющие молодые люди; 7) Юсуф, Зулайха и египтянки, порезавшие руки; 8) сцены битвы; 9) охотничья сцена; 10) игры "Гопукандази"; 11) сцена боя с грузинами.

Из приведенных в поэме описаний рисунков видно, что часть из них принадлежит выдающимся миниатюристам XV в., иллюстрировавшим рукописи

¹ Более подробно см.: Абди-бек Ширази, Маджнун и Лайли, критический текст и предисловие А. Рагимова, М., 1966 и 1967; А.Г. Рагимов, Жизнь и творчество Абди-бека Ширази, Баку, 1970 (на азерб. яз.).

ПРЕДИСЛОВИЕ

Зайн ал-Абидин Али Абди-бек Ширази – один из последователей школы Низами в ХУІ в. Абди-бек родился 19 августа 1515 г. в г. Тебризе. Он начал учиться у шейха Али бин Абд ал-Али, одного из видных ученых того времени, но в 937/1530–31 г., после смерти отца Абд ал-Мумина, был вынужден бросить занятия. Чтобы зарабатывать на жизнь, он устроился на службу в шахскую канцелярию. Тогда же началась литературная деятельность поэта. В первых своих сочинениях он подписывался псевдонимом Навиди, в дальнейшем избрал псевдоним Абди.

В 943/1536–37 г. Абди-бек завершил первую свою поэму – Джам-и Джамшиди, за которой последовали другие крупные произведения, такие, как Хафт ахтар, Маджнун ва Лайли, Мазхар ал-асрар, Аин-и Искандари, Джаухар-и фард, Дафтар-и дард, Фирдаус ал-арифин, Анвар-и таджалли, Хазаин-и малакут, Раузат ас-сифат, Даухат ал-азхар, Джаннат ал-асмар, Зинат ал-аураг, Сахифат ал-ихлас.

Начиная с 978/1570–71 г. поэт был занят главным образом переработкой, совершенствованием своих произведений, собрав в трех диванах свои лирические стихи.

Умер Абди-бек Ширази в 988/1580 г. в г. Ардебиле. Большинство литературных произведений Абди-бека, дошедших до наших дней, было переписано еще при его жизни. Некоторые из этих списков сделаны рукой самого автора.

Поскольку в сочинениях Абди-бека отражены многие из современных ему литературных, исторических, общественно-политических проблем, их можно отнести к числу ценных и достоверных источников для исследования истории и культуры ХУІ в. В настоящем издании мы публикуем текст поэмы Даухат ал-азхар.

После того как в 951/1544–45 г. шах Тахмасп перенес свою столицу в Казвин, здесь был разбит

И (Перс.)
А 13

Поэма автора ХУІ в. Абди-бека Ширази "Даухат ал-азхар" посвящена описанию настенных росписей дворца Джафарабад в Казвине. Ныне большинство этих росписей не сохранилось; поэма может служить ценным источником для исследования истории и культуры ХУІ в.

А $\frac{70404-071}{013(02)-74}$ 194-73

Абди-бек Ширази
ДАУХАТ АЛ-АЗХАР
("Цветущее дерево")

Утверждено к печати
Институтом народов Ближнего и Среднего Востока
Академии наук Азербайджанской ССР

Редактор Н.Б. Кондырева Художественный редактор И.Р. Бескии
Младший редактор И.И. Исаева Технический редактор С.В. Цветкова

Сдано в набор 1/Ш-1973 г. Подписано к печати 8/У-1974 г.
Формат 60х90 1/16. Бумага № 1. Печ. л. 11,5. Уч.-изд. л. 4,74
Тир. 3600 экз. Изд. № 3237. Заказ 200 Цена 47 коп.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"
Москва, Центр, Армянский пер., 2
3-я типография издательства "Наука"
Москва К-45, Б. Кисельный пер., 4

© Главная редакция восточной литературы
издательства "Наука", 1974.

А К А Д Е М И Я Н А У К С С С Р
И Н С Т И Т У Т В О С Т О К О В Е Д Е Н И Я
А К А Д Е М И Я Н А У К А З Е Р Б А Й Д Ж А Н С К О Й С С Р
И Н С Т И Т У Т Н А Р О Д О В Б Л И Ж Н Е Г О И С Р Е Д Н Е Г О В О С Т О К А

Абди-бек Ширази



ДАУХАТ АЛ-АЗХАР

Подготовка текста
А. МИНАИ и А. РАГИМОВА

Под редакцией
А. А. АЛИЗАДЕ



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1974

Абди-бек Ширази

ДАУХАТ
АЛ-АЗХАР



